



با نوشته‌هایی از:
 محمد رها
 محمد احمدی
 الیاس طاهری
 خالق ابراهیمی
 دکتر زهرا لطفی
 بی نظیر طاهریان
 موسی شفق
 رضا لعلی
 عظیم بشرمل

یادنامه یادرفنگان
جاده ابریش
 هفته‌نامه
 ● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه ۲۶ اسد ۱۳۹۸
 ● ۱۶ اگست ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی

روپا تجدد

پرونده‌ای به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

نگاه منصفانه به تاریخ

مرات آتاترک، شاه شاه و امان الله

در صدسالگی شکست و پیروزی نوگرایی

نصیر مهرین: امان الله نماینده از زوهای استقلال طلبانه در کشور بود

دکتر احمد سر مست: در دوران حکومت امان الله خان اولین قدم‌ها برای آموزش اکادمیک موسیقی برداشته شد

بازگشت به تاریخ (بررسی جایگاه زنان در عصر امانی)

استقلال طلبی: در گرو عصیت قبیله‌ای و ایدئولوژیک اندیشی

چرا هزاره‌ها از نوگرایی امانی حمایت کردند؟

باز سازی شوکت بار ننه (فصل دارالامان دیگر نماد نکبت و ویرانی نیست)

حکومت امانی از چشم کاتب

جهان بدون مرز ستمدیدگان (یادداشتی در باره سوسیالیسم و مساله ملی)

بازگشت به تاریخ (جایگاه زنان در عصر امانی)



از بین بردن حجاب، تاسیس نظام تعلیمی مختلط دختران و پسران و آزادی زنان از قید مردان از اصلاحات شاه امان‌الله در مورد زنان بود که در دورهٔ سوم اصلاحات در سال (۱۹۲۸ م) به وجود آورد. ملکه ثریا در مجلس عام برقع را از رویش به دور انداخت و تاکید کرد که حجاب مانع پیش‌رفت زنان افغان شده است. هدف اصلی ملکه ثریا پیش‌رفت و نجات زنان از محرومیت‌های تاریخی بود. به باور ملکه ثریا حجاب و وابستگی زنان به مردان مانع حقوق و آزادی زنان در آموزش، فعالیت سیاسی و سفرهای تحصیلی زنان به خارج از کشور می‌شوند.

اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان فعالیت و مبارزه می کردند. شاه نوگرای افغانستان می‌خواست تا زنان حق مشارکت سیاسی داشته باشند و در تمام عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و تجارتي سهم فعال بگیرند که نمونه آن زنان در مجلس بزرگان (مشرانو جرگه) نیز نقش موثر و چشم‌گیری داشتند.

فصلی برای بازخوانی

دوران امان‌الله خان بهترین عصری دولت سازی، تشکیل دولت مدرن و خصوصا آزادی سیاسی و اجتماعی و قانونی زنان در افغانستان بود که بد بختانه توسط ملای لنگ و بیچه سقاو برای همیشه خاموش گردید. روحانیون با استفاده از احساسات مذهبی مردم را علیه اصلاحات امان الله برانگیختند تا این‌که در سال (۱۹۲۸م) در جرگه پغمان اکثریت حقوق و آزادی‌های زنان را گرفتند. اکنون که در صدسالگی جشن استقلال افغانستان قراردادیم بایستی یک بار دیگر عصر امان‌الله خان را بازخوانی کنیم و آن را با امروز خود مقایسه کنیم؛ ببینیم که وضعیت زنان در آن دوره چگونه بود و امروز زنان از چه جایگاهی برخوردار استند؟ مخالفان حقوق زن در عصر امان الله را کدام گروه‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی تشکیل می داد و امروز آزادی زنان را چه کسانی تهدید می کنند و نمی‌خواهند یک زن رییس جمهور کشور گردد.



کخ بی نظیر طاهریان

امان‌الله خان میراث‌دار دولتی بود که معیار تام‌وتمام آن‌را مخالفت برادر با برادر دیگر تشکیل می‌داد. صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن» اخیر می‌نویسد:
جامعه‌ای که امان الله خان در آن به پادشاهی رسید اساسا همان جامعه‌ای بود که تقریبا یک صدوهفتاد سال پیش از آن احمد شاه ابدالی دولت افغانی را در آن پی‌ریزی کرده بود.

به عبارت دیگر در این صدوهفتاد سال هیچ چیزی جدیدی در جامعه رونما نشده بود. فرهنگ همان فرهنگ و سنت همان سنت سفت و سخت و خشن!

به باور میر محمد فرهنگ در دورهٔ امانی قبایل مختلف با زبان‌ها و باورهای مختلف لزوما شیعه و سنی زندگی می‌کردند که اختلاف‌های قومی، زبانی، مذهبی و حتا تضادهای طبقاتی وجود داشت. فرهنگ می‌افزاید که چنین تضادهایی باعث مانع هرگونه تغییر و تحول در جامعه می‌گردید. جامعهٔ قبیلوی که حتا فرهنگ عمومی آن را زن ستیزی شکل می‌داد؛ یک شاه متجدد و دموکرات ظهور کرد و دست به تشکیل دولت مدرن، ملی و اصلاحات گسترده در جامعه زد؛ می‌خواست جامعه جدید با ارزش‌های جدید بنا نهد.

با چنین وضعیت تاریخی، امان الله خان تنها شاه نوگرای افغانستان بود که می‌خواست به روی ویرانهٔ نظام قبیلوی و استبدادی یک دولت مدرن و با اقتدار پایه‌ریزی کند تا ارزش‌های جدید را در جامعه نهادینه کند. هرچند جامعه آن روز، نوگرایی‌ای که تقلید از اروپا بود را برنمی‌تابید؛ ولی با وجود موانع بزرگ، شاه تجددطلب افغانستان تلاش ورزید تا تحول بنیادی و اصلاحات گسترده در افغانستان به وجود بیاورد. هرچند موانع مذهبی کار را برای اصلاحات امان‌الله خصوصا در مورد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی زنان دشوار کرده بود.

گریگورین در کتاب «ظهور افغانستان جدید» می‌نویسد که مالا به‌عنوان قشر فعال جامعه آن روز نسبت به امان‌الله خان بدبین بودند: از سال (۱۹۱۹ م) به بعد آن‌ها در مقابل خیلی از برنامہ‌های امان الله قرارداداشتند که بیش‌ترین آن‌ها آزادی‌بخشیدن قانونی و اجتماعی به زنان بود. در کنار اینکه شاه معتقد به برابری میان زنان و مردان بود؛ ازدواج او با ملکه ثریا و حضور علیاحضرت سراج‌الخواتین مادر شاه امان‌الله نیز باعث شده بود که او بیش‌تر به حقوق و آزادی زنان فکر کند. صدیق فرهنگ می‌نویسد: امان‌الله خان در هنگام جلوس برتخت سلطنت ۲۷ سال داشت و شش سال پیش با ثریا دختر محمود طرزی ازدواج نموده تربیةٔ سیاسی خود را در دبستان ایدئولوژیک سراج‌الخبار تکمیل کرده بود، در حالی که جاه‌طلبی و ذوق پادشاهی را از مادرش علیا حضرت سراج‌الخواتین به ارث می‌برد.

به‌همین خاطر بدبینی مالا در مورد آزادی زنان عزم امان‌الله را در مورد آزادی و برابری زنان تضعیف نتوانست. این شاه نوگرا اصلاحات ذیل را در زندگی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زنان ایجاد کرد:

آزادی اجتماعی زنان

از بین بردن حجاب، تاسیس نظام تعلیمی مختلط دختران و پسران و آزادی زنان از قید مردان از اصلاحات شاه امان‌الله در مورد زنان بود که در دورهٔ سوم اصلاحات در سال (۱۹۲۸ م) به وجود آورد. ملکه ثریا در مجلس عام برقع را از رویش به دور انداخت و تاکید کرد که حجاب مانع پیش‌رفت زنان افغان شده است. هدف اصلی ملکه ثریا پیش‌رفت و نجات زنان از محرومیت‌های تاریخی بود. به باور ملکه ثریا حجاب و وابستگی زنان به مردان مانع حقوق و آزادی زنان در آموزش، فعالیت سیاسی و سفرهای تحصیلی زنان به خارج از کشور می‌شوند.

امان‌الله‌خان با درک وضعیت غم‌انگیز زنان بردگی خانگی، نکاح با دختران خرد سال و تعدد زوج را نیز منع کرد و برای زنان جواز کارکردن در بیرون از منزل را داد. شاه نوگرای افغانستان برخلاف پدرش، قانون حرمسراسازی را باطل اعلام کرد؛ زانی را که حبیب‌الله‌خان پدرش در یک مکان جمع کرده بود آزاد و اعلان کرد که هیچ کسی حق ندارد بعد از این حرمسرا بسازد.

زنان و حق تحصیل

تاسیس مکاتب نسوان گام بزرگ و عملی برای حق تحصیل و آموزش و پرورش زنان به حساب می‌آمد که در کنار آن شاه زمینه تحصیل دختران را در خارج از کشور نیز فراهم کرد. در مورد اهمیت آموزش دختران، غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد: در کابل روزی که ملکه ثریا در یک اجتماع از پیشرفت زنان جهان و عقب ماندگی افغانستان سخن زد، زنان به درد بگریستند و پنجاه نفر فی المجلس خود شان را در خدمت معارف و تاسیس اولین مدرسهٔ زنان گذاشتند. ملکه چنان متأثر و منفعل گردید که خودش وظیفهٔ مفتشی مکتب مستورات را برذمه گرفت.

ملکه ثریا با تاسیس مکتب نسوان به‌نام مستورات در کابل به آموزش و پرورش زنان افغان پرداخت، تحصیل دختران را تا دوره ابتدایی اجباری ساخت و تعدادی از دختران را جهت تحصیل به کشور ترکیه نیز فرستاد که در آنجا مصطفکا کمال اتاترک همزمان با شاه امان‌الله خان نوگرایی را آغاز کرده بود که بدبختانه پروژه نوگرایی امانی با شورش ملای لنگ به شکست مواجه گردید.

زنان و گرداندگی رسانه

اکنون که در عصر دموکراسی و نظام جمهوری زندگی می‌کنیم، کمتر رسانه معتبر خصوصی و دولتی پیدا می‌شود که زنان آگاه و قلم به‌دست و مبارز آن را گرداندگی کنند؛ حداقل در صد سالی پس از استقلال امان‌الله خان شاهد آن نیستیم. ولی امان‌الله خان نشریه «ارشادالنسوان» را تاسیس کرد که گرداندگی آن به دوش زنان بود و محتوای آن را فعالیت زنان افغان و جهان را تشکیل می‌داد. ارشادالنسوان به سردبیری اسماء (همسر) و روح‌افزا (خواهرزاده محمود طرزی) نشرات داشت. هم‌چنان در تاسیس نهضت نسوان محمود طرزی نقش برجسته داشت و زنان روشن فکر را تشویق کرد تا قلم به‌دست گیرند و فریاد آزادی و عدالت‌خواهی زنان افغان را که قرن‌ها در گلوی شان گره خورده بود، بر روی صفحات ارشادالنسوان بازتاب دهند. شاه امان‌الله‌خان به‌همین منظور نشریه ارشادالنسوان را تاسیس کرد تا زنان از طریق آن وارد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شوند و از حقوق و آزادی‌های شان دفاع کند.

زنان و فعالیت‌های سیاسی

بدون حضور زنان در ساختار قدرت سیاسی نمی‌توان گفت که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که ستاره‌های آسمان آن با نور دموکراسی مزین بوده و در میدان نظام دموکراتیک تمثیل دموکراسی می‌کنیم. هر چند در حکومت فعلی زنان نقش مهم در ساختار قدرت سیاسی کشور دارد و در مجلس نمایندگان نیز حضور دارند، ولی هیچ زنی نمی‌توان پیدا کرد که دارای حزب سیاسی مستقل بوده و خود را در انتخابات ریاست جمهوری کاندید کند. در فعالیت سیاسی زنان نیز امان‌الله پیشگام همه بوده و زمینه را برای حضور زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی فراهم ساخت؛ از جمله چهار گروه سیاسی که در دروه امان‌الله خان فعالیت می‌کردند یکی آن انجمن حمایت از نسوان بود که به رهبری کبرا جان خواهر امان الله خان شکل گرفت. انجمن حمایت از نسوان برای حقوق سیاسی، آزادی‌های خان‌خواهر امان الله خان شکل گرفت. انجمن حمایت از نسوان برای حقوق سیاسی، آزادی‌های خان‌خواهر امان الله خان شکل گرفت. انجمن حمایت از نسوان برای حقوق سیاسی، آزادی‌های خان‌خواهر امان الله خان شکل گرفت. در تمام عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و تجارتي سهم



رویاتجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

جایگاه‌برشید

- سال چهارم • شماره ۱۴۸ • شنبه
- ۲۶ اسد ۱۳۹۸ • ۱۷ آگست ۲۰۱۹

• قیمت:۲۰افغانی

۲

سرمقاله

نگاه منصفانه

به تاریخ



کخ خالق ابراهیمی

در این روزها که در آستانه صدمین سالگرد استقلال افغانستان قرار داریم، در شرایط و اوضاع به سر می‌بریم که ناگزیریم یک بار دیگر به گذشته مراجعه کنیم، هرچند این گذشته تلخ و زهرآگین باشد یا تکه‌های درخشان جدا از هم، صدسال قبل را با امروز بررسی و مقایسه کنیم و ببینیم که در این صدسال چقدر تغییرات جدی در اوضاع و احوال کشور رونما گردیده است. مرور گذشته علاوه بریندآموزی برای آیندگان، رازهای نهفته در خود دارد که با تحلیل و توصیف منصفانه از آن می‌توانیم اوضاع فعلی خود را بسنجیم. این نگاه منصفانه به تاریخ ما را یاری می‌کند تا بن‌بست‌ها و موانعی را که در گذشته داشته‌ایم که اکنون ما را نیز در سیطره‌ای خود دارد، موفقانه عبور کنیم و اگر نکات آموزنده در آن دیدیم، برای بهتر شدن سامان سیاسی و اجتماعی از آن بهره ببریم. صدسالگی استقلال افغانستان زمینه بحث و اظهار نظرهای جدی را فراهم کرده است تا با استفاده از فسترد و بستر و در پرتو آزادی بیان بتوانیم گذشته خود را از دل داده‌های تاریخی بیرون آوریم تا آینده‌ای شود برای نشان دادن چهره روشن اکنون و آینده‌ای ما. هرچند یافتن این چهره روشن که اگر ناممکن نباشد تقریبا دشوار است.

صدسال قبل، دوره ظهور و زوال قدرت‌هاست. قدرت‌های استعمارگر و بانیان جنگ جهانی اول کم کم دست از جنگ می‌کشند و خستگی جنگ جهانی باعث می‌شود که دامن و دست از کشورهای دوردست برچینند و یا حداقل برای تجدید نیرو و رفع خستگی هم که شده مدتی هرکدام در مراکز نظامی و سیاسی خود جمع شوند تا ببینند در چه اوضاع و احوالی به سر می‌برند. یکی از آن قدرت‌های جهانی برتانيا است که تا بیخ گوش افغانستان (هند برتانوی) نیرو دارند و می‌توانند قلعه تاریخی بالاحصار کابل را با بمب‌افکن‌های هوای ویران کنند اما تصمیم ندارد پیروز جنگ سوم افغان-انگلیس یا جنگ استقلال باشد. هرچند با داشتن بمب‌افکن‌های هوای دست بالا در این جنگ داشته است اما ظفرمندی نیروی زمینی امان الله خان را و پیش‌روی نیروهای افغان را تا وزیرستان شمالی دیده‌اند، مواضع آن‌ها را بمباران کرده‌اند، هزار سرباز کشته‌اند اما با اعلام متارکه جنگ امان الله خان موافقت می‌کنند و خط دیورند را به عنوان خطوط مرزی افغان و هند-برتانویو تاکید می‌کنند که از سوی جانب افغان پذیرفته می‌شود. با این وضع استقلال حاصل شد و مردم افغانستان که تحمل بیگانگان را نداشتند به آرزوی خود رسیدند. این دوره، دوره ظهور دولت‌های ملی با آرمان‌های ملی‌گرایانه نیز هست. رویایی تجددخواهی از ترکیه تا ایران و افغانستان را در بر گرفته است. با روی کار آمدن امان الله خان رویای تجددخواهی تبدیل به یک امر خواستنی و در دسترس شد. رویایی نوگرایی با شاه نوگرا فرزوان و درخشنده‌تر شد. ظهور و زوال امان الله خان به یک تعبیر دیگر ظهور و زوال تجددگرایی نیز بود. شاهانی که بعد از امان الله خان به قدرت رسیدند نه تنها راهی را که او ترسیم کرده بود ادامه ندادند بلکه برعلیه او ایستادند و با شکست امان الله لقب غازی و خادم دین رسول الله را نیز گرفتند. راه امان الله از پیوستگی برخوردار نشد بلکه دچار گسست و انقطاع نیز شد. این گسست و انقطاع افغانستان را دوباره برگرداند به ارزش‌های سنتی و قبیلوی و آرزوی ارزش‌های جدید تبدیل به امر محال و امکان‌ناپذیر شد. ایستادگی در برابر امان الله خان و نوگرایی او تا آنجا پیش‌رفت که دولت مردان بعد از او و یا قدرتمندان که به قدرت رسیدند حتا با میراث‌های به جا مانده از امان الله خان نیز سر مخالفت گرفتند. نمونه‌های آن را می‌توان با مرور تاریخچه قصر دارالامان نیز دید. این قصر چندین بار منهدم شده، متروکه شده و بلا استفاده باقی مانده و اکنون دوباره ساخته شده و به زیبایی کابل افزوده است، این نماد روشنی از برخورد پسینیان با مظاهر و میراث‌های پیشینیان بوده است. حالا که صد سال از آن دوره می‌گذرد، اوضاع اکنون ما نیز از جهت‌های بسیار با آن دوره شباهت دارد. آنچه امان الله را شکست داد اکنون ما را نیز تهدید می‌کند. در آن روزگار اصلاحات امانی را جامعه سنتی به چالش کشید و در نهایت به

شکست کشانید و اکنون نظام جمهوری ما را افراط‌گرایان مذهبی و دینی تهدید می‌کنند. برعلاوه طالبان ۲۱ گروه تروریستی دیگر هم‌زمان فعالیت می‌کنند تا آنچه را که پس از بن به دست آورده‌ایم را از روی ما بگیرد. از همین جهت بازگشت به گذشته و مرور گذشته ما را کمک می‌کند تا با خود تعیین تکلیف کنیم که در کدام جبهه قرار بگیریم. جبهه واپس‌گرای چون طالبان و گروه‌های دیگر یا در جبهه‌ای حافظ نظام و دست‌آورد‌های اخیر. برای این امر نیاز است تا با گذشته تاریخی خود برخورد منصفانه داشته باشیم. حالا که در صد سالگی استقلال کشور قرار داریم، تلاش می‌کنیم با مرور دوره امان الله خان و بازگشت به تاریخ گذشته، راززدایی از دل تاریخ و تحلیل شکست و پیروزی امان الله خان را در پرونده حاضر به میز بحث و انتقاد بیاوریم.



روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان



معرفی: نصیر مهرین نویسنده و پژوهشگر در عرصهٔ تاریخ و ادبیات افغانستان است که تا به حال چندین اثر ارزشمند تاریخی از وی به چاپ رسیده است. نصیرن مهرین اکنون در هامبورگ جرمنی زندگی می‌کند که به‌همین دلیل نتوانستیم گفت‌وگوی رودر رو در مورد استقلال و عصر امان الله خان با ایشان انجام دهیم. گفتگویی که در در این ویژه نامه می‌خوانید، از طریق فرستادن سوال و نوشتن پاسخ انجام شده است.

امان الله خان در چه شرایطی اعلام استقلال کرد؟
امان الله خان و در واقع نمایندهٔ آرزوهای استقلال طلبانه و موجود در جامعه، در بستر شرایط مناسب، استقلال افغانستان را اعلام نمود. بریتانیا بار خسارات و آسیب های ناشی از نخستین جنگ جهانی را حمل می نمود. دولت نوپای بلشویک ها، از استقلال جانبداری نموده بود. دولت شاهی ایران، نیازی به مخالفت با استقلال افغانستان نداشت. اما از همه مهمتر و تعیین کننده تر تصمیم قاطع برای حصول استقلال در افغانستان بود. این را نیز نباید فراموش کرد که مقامات بریتانیا در لندن و هند بریتانیایی این تصور و چشم انداز را نیز داشتند که استقلال خواهان افغانسنان دبری نمی توانند روی پای خود بایستند.

اوضاع داخلی چگونه بود؟
اوضاع داخلی برای پیشبرد چنان هدف بسیار مناسب بود. جامعه یی را در بستر زمان به یاد بیاوریم که چندین دهه بار ذلت و تحقیرها را از ناحیهٔ استعمار بریتانیا بر دوش و روان خود حمل نموده بود. این بار شکنجه‌آمیز هنگامی بر روان مردم بیشتر سنگینی مینمود که از زمان امارت دوم امیر دوست محمد خان قتل امیر حبیب الله خان، کارنامه‌های



امان الله خان، دارندهٔ خصایلی نیز بود که به پلهٔ اشتباهات او می افزود، او را با عادات خودپسندانه معرفی می نمود. وادارسازی به پوشیدن لباس دیگر، صرف پول دولت کم پول برای ساختمان هایی مانند دارالامان و غیره جنبه های نمایشی و ذوقی در آنها بیشتر بود، گسترش رشوت ستانی و سرانجام به شکل گیری دستگاه بروکراتیک، مردم آزار و تجرید او از مردم منتج شد. پیر مردی که در واپسین دیدار او با جمعیتی در کابل، فریاد نمود که شاه از ما همکاری نخواهد اما، صدای شکایت ما را نشنید. این است نتیجهٔ اعمال او. چنان عادات و خصایل، زمینه‌های فراز آمدن متملقان، کناره گیری بهبود خواهان، استفادهٔ سنت گرایان فاقد آمادگی با تحول و برخلاف موانع در راه تحول، شورشها، و کمین نمودن های محمد نادرخان و برادرانش را برای تصرف قدرت همواره می نمود.

نصیر مهرین:

امان‌الله نمایندهٔ آرزوهای استقلال طلبانه در کشور بود



کج محمد احمدی

خونین متجاوزان و گردن ماندن امیران دست نشانده را برای پذیرش اهداف استعمار شاهد بودند. استعمار بسیار خوشنود بود که نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون کند و افغانستان را از طریق امیران جیره خوار، دست نگر و سرکوبگر مردم ومخالفانش به زیر سلطه داشته باشد. نمونهٔ دورهٔ امارت عبدالرحمان خان وپسرش امیر حبیب الله را درنظر آوریم.

اوضاع جهانی و منطقی در آن زمان چگونه بود؟
اگر بیشترین وعمده‌ترین شعارهای پیشین و به ویژه در دو جنگ با تجاوز بریتانیا، مذهبی و در پرتو عنصر جهاد، کینه ونفرت، جنگیدن و شهادت دادن وکشتن را فراهم نموده بود، در زمان امیرحبیب الله خان مشهور به «ضیا الملة و الدین»، قشر آگاه وتحول طلبی نیز در جامعه قد برافراشته بود که پدیدهٔ نفوذ استعمار و نداشتن استقلال خارجی افغانستان را با مطلقیت ساختار سیاسی وابسته به آن، عوامل مهم پسمانی می دیدند. وقتی از این زاویه به زمینه های دیرینه وپیشینه و این عوامل نوظهور نگاه می کنیم، برای امان الله خان و یارانش شور وشعف موجود در میان اقشار مختلف را نیز قابل توجه می یابیم. بر بنیاد همان بررسی و آگاهی از زمینه ها و آمادگی ها بود که قتل پدر را سازمان داد و سعی نمود حصول استقلال نیز به سامان بنشیند.

زمینه‌های داخلی برای اعلام استقلال چگونه بود؟
عامل آمادگی عمومی واجتماعی، کسب غروری که بر زخم تحقیرهای پیشینه نیز مرهم افتخار بگذارد، در شکل آمادگی‌های روانی و فرهنگی، دریافت مرام را تکمیل می نمود. از نظر امکانات نظامی، در زمان امیرعبدالرحمان و پسر عیاش او، تاریخ گواه است که سپاه او سرکوبگر مردم و مخالفان استعمار بریتانیا بود، اینک در وضعیت پیش آمدهٔ دیگر، این وسیله در اختیار استقلال خواهان قرارگرفت، که نه تنها مخالفتی سرنزد بلکه نیروهای نظامی با جوش وخروش تصمیم استقلال خواهی را لیبک گفتند. و به زودی نیروهای دیگر نیز با وسایل قدیمی تدارک آمادگی جنگی را گرفتند.

وضعیت اقتصادی چگونه بود؟
اما درمورد وضعیت اقتصادی و نقش آن، حتا اگر جنگ جدی صورت می گرفت و به درازا می کشید هم افغانستان به آن شکلی از جنگها که در گذشته نیز دیده بود، به رغم حضور یافتن نیروی هوایی بریتانیا، با چنان آمادگی اجتماعی وعمومی، تن دادن نیروهای نظامی به پذیرش مشکلات و قناعت نمودن به نان خشک و توت بسنده می نمودند.

ارتش و نیروی دفاعی افغانستان در چه وضعی به سر می‌برد؟
قدر مسلم این است که ارتش منظم امیر حبیب الله خان که برای سرکوب مخالفان و نگهداشت حکومت تحت الحمایه بریتانیا با استفاده از مالیه‌ستانی و جیره های هند بریتانیا تمویل می شد، با شنیدن پیام های استقلال طلبانه، بدون حد اقل اخلال و روی آوردن به اغتشاش وتمرد، جانب امان الله خان را الزام نمودند. با آنکه برخی از مؤرخین افغانستان از موضع مخالفت‌آمیز سردار نصرالله خان در قبال بریتانیا نوشته اند، اما او پس از قتل امیرحبیب الله خان و اعلان امارت خود در جلال آباد، کوتاه اشارهٔ هم در زمینهٔ حصول استقلال نکرد.

پایگاه اجتماعی امان الله خان چگونه بود؟
اشکار است که پایگاه اجتماعی امان الله خان، اشرافیت درباری بود. اما آنچه امان الله خان را به ویژه از امیران پیشینه متمایز می نماید، در چند مورد چنین می توان یاد کرد:

وی پیش از قتل امیر حبیب الله خان، اتخاذٔ تصمیم مستقلانه را دنبال می نمود که چنان نیز شد. او امیر و شاه دست نشانده و مطیع استعمار بریتانیا نبود. با تحول طلبان و بهبودجویان جامعه رابطه تنگاتنگ داشت. از اطلاعات محمود طرزی استفاده نمود. بر بنیاد همان دریافت ها وبرداشت ها و با توجه به نقشی که پس از پدر یافت، در ایجاد تحول نقش مؤثر داشت. سطح و سوبهٔ معلوماتی او، سخنرانی های فی المجلس او نشان میدهند که از کتابخانهٔ دربار بهره گرفته و به معلومات خویش افزوده بود. در برابر فرقه ها و مذاهب غیر از فقه حنفی، نگاه و رفتار معقول و توأم با احترام داشت. یادآوری فشرده از آن وجوه تمایز زمانی چهرهٔ جامع از امان الله خان ارائه میدارد که وجه مشابه وی یا داشتن طرز العمل استبدادی‌اش را نیز یادآور شویم. همان رفتاری که در آلوده شدن نظام با بروکراسی و فروپاشی آن تأثیر بسیار داشت.

نظام نامه چه اندازه با شرایط اجتماعی و فرهنگی آن روز سر سازگاری داشت؟
جامعه و کشوری را در نظر آوریم که در طول حیاتش، با امر و دستور شاه و امیر هدایت شده بود. وقتی وارد حیات دیدگری با یک جهان نیازهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی وحقوقی شد، بدون تردید به قانونمند شدن نیاز داشت. وقتی استقلال سیاسی خود را به دست آورد به تصریح تأمین روابط بین المللی نیاز پیدا کرد. تهیهٔ نظامنامه ها بر این ضروریات تاریخی ناظر بود. ازینرو نظامنامه های او نیاز کشور و پاسخگوی زمان بود.

ملکه ثریا در همین دوره چه نقشی را بازی می‌کرد؟
ملکه ثریا، همسر امان الله خان، در دل خانواده و مکان دیگر بزرگ شده بود. هنگامی که برنامه های اصلاحی و تحول طلبانه به منصهٔ اجرا نهاده شد، او، مادرش (همسر محمود طرزی) وخواهرش، امکانات خویش را در آن مسیر نهاده و در پایه گذاری آموزش پرورش زنان و دختران گام های نخستین را نها دند.

امان الله خانه چه زمینه‌های قانونی، اجتماعی و سیاسی را برای زنان فراهم کرد و در مورد زنان چه اصلاحاتی را روی دست گرفت؟
امان الله خان، با آن آرزوهای تجدد طلبانه، به موضوع و مسائل تراکم نمودهٔ زنان درافغانستذنان توجه جدی نمود. مؤسسائی در پیوند به نیازهای آنان در کابل تأسیس شدند. نشریهٔ ارشاد النسوان انتشار یافت. تعدادی از دختران به خارج فرستاده شدند. در زمینهٔ رفع چادری جدی بود. موضوعی که سزاوار تأمل و بحث مفصل است. در لویه جرگهٔ پغمان در آغاز سعی داشت که به رواج چندهمسری پایان دهد، ولی با توجه به مقاومت سنت گرایان عقب نشست.

مهم‌ترین اصلاحات امان الله چه بود و چرا پروژهٔ نوگرایی امانی با شکست مواجه شد؟
به نظر من افزون بر همنوایی او با استقلال طلبان وتحول خواهان برای پایان دادن به سلطهٔ هند بریتانیایی، سعی درجهت سمت وسو دادن افغانستان در مسیر گسست از پسماندگی های دیرینه، تلاش برای قانونمند نمودن ادارهٔ امور و متحول گردانیدن جامعه از عناصر مهم حیات سیاسی واجتماعی دورهٔ حکومتداری اویند.

هنگامی که از این آرزوها وبرنامه‌ها یاد می کنیم، موضوع مهم در کنار آن راه های تحقق آرزو ها وبرنامه هایند. امان الله خان، دارندهٔ خصایلی نیز بود که به پلهٔ اشتباهات او می افزود، او را با عادات خودپسندانه معرفی می نمود. وادارسازی به پوشیدن لباس دیگر، صرف پول دولت کم پول برای ساختمان هایی مانند دارالامان و غیره جنبه های نمایشی و ذوقی در آنها بیشتر بود، گسترش رشوت ستانی و سرانجام به شکل گیری دستگاه بروکراتیک، مردم آزار و تجرید او از مردم منتج شد. پیرمردی که در واپسین دیدار او با جمعیتی در کابل، فریاد نمود که شاه از ما همکاری میخواهد اما، صدای شکایت ما را نشنید. این است نتیجهٔ اعمال او. چنان عادات و خصایل، زمینه‌های فرازآمدن متملقان، کناره گیری بهبود خواهان، استفادهٔ سنت گرایان فاقد آمادگی با تحول و برخلاف موانع در راه تحول، شورشها، و کمین نمودن های محمد نادرخان و برادرانش را برای تصرف قدرت همواره می نمود. ازینرو هرگاه به اشتباهات امان الله خان و دستگاه بروکراتیک او انگشت نهاده نشود، تاریخ دورهٔ حکومتگری اش، هنوز هم با سیاه وسفید دیدن های یکجانبه، نفی مطلق و با تأیید همه جانبه خوانده خواهد شد.

ما درصد سالگی جشن استقلال افغانستان قرار داریم. آیا در شرایط فعلی استقلال معنا دارد؟
استقلال و بهره مندی از آن پهنه‌ای از معانی و مفاهیم و بارهای مثبت وسزاوار ارج نهادن را افاده میکند. منظوم از استقلال است، نه آن «استقلالی» که دیریست با پدید آمدن اوضاع متفاوت در سطح جهانی و تحول ظریفانهٔ کشورهای ربايندهٔ استقلال چهره نموده است. در این شکل ظریفانه، کشورهایی که استقلال را از دست داده اند، میتوانند نمایندگان سیاسی را درخارج و به ملل متحد نیز داشته باشند، چنانکه دارند. به عنوان نویسندهٔ مهاجر، در پاسخ به این پرسش شما، این سخن دلم را نیز میخواهم پیشنهاد کنم که: از سنگ و چوب و جاده های خونین کشور بپرسید که چه خواهند گفت!



صدسالگی شکست و پیروزی نوگرایی

دولت نوگرای امانی در صد سال اخیر افغانستان به عنوان نقطه عطف در تاریخ سیاسی کشور به شمار می‌رود. این حکومت موجب دگرگونی‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شد. استقلال افغانستان را از برتانیا به دست آورد، به دنبال گسترش روابط کشور با جهان شد و مخصوصا زمینه ورود افکار نوگرایانه فراهم گردید. در این دوره بود که افغانستان پنجره ای به سوی غرب باز کرد، فکر تجدد پدید آمد، اندیشه دولت ملی پای گرفت، جنبش مشروطه به پا خواست، قانون اساسی تدوین شد و پادشاهی از امیر به شاه و حکومت مشروطه انتقال یافت. برای اولین بار دختران جوان برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام گردیدند، نظام آموزشی از الگوهای جدید و مدرن پیروی کرد. حجاب اجباری لغو گردید. اما موانع زیادی نیز در برابر حرکت نوگرایانه شاه امان الله سربلند کرد و سرانجام حکومت امانی را با سقوط و فروپاشی مواجه ساخت. در شکست حکومت امانی هم عوامل داخلی و هم عوامل خارجی نقش اساسی داشته است. اما مهم‌ترین مساله ضدیت سنت با الگوهای جدید که توسط شاه امان الله خان از کشورهای اروپایی به عاریت گرفته شده بود، برجسته می‌باشد. این تضاد سرانجام به یک جنگ تمام عیار و سقوط دولت امان الله خان منجر گردید. در این جا به صورت فشرده به این عوامل اشاره می‌گردد.

یکم-عوامل داخلی شکست حکومت امان الله خان

حکومت به رهبری شاه امان الله خان از سال (۱۹۱۹ م) به بعد سه موضوع مهم یعنی تحکیم قدرت نظامی، تحریک ملی‌گرایی به عنوان یک ایدولوژی جانشین سنت‌های اسلامی و نوسازی جامعه را روی دست گرفتند. از این سه شیوه برای تغییرات گسترده اجتماعی و استحکام قدرتش استفاده کرد، اما در مرحله تطبیق آن ناکام ماندند. امان الله از مشروطیت به عنوان یک الگوی مدرن علیه سلطنت مطلقه سود جست و در قالب آن دست به نوگرایی زد. بعد از اعلام استقلال به کشورهای اروپایی سفر کرد و با مشاهده تمدن مدرن غرب، متأثر از پیشرفت آنجا به دنبال تغییر یک شبه جامعه افغانی برآمد. از طرف دیگر مشروطه خواهی بعضی گروه‌های قدرت طلب را کنار زد و امتیاز رهبران قبیله با تهدید مواجه شد، ایجاد مکاتب و تدوین قانون اساسی جامعه مذهبی کشور را خشم‌گین ساخت. گروه دیگر که علیه امان الله خان دست به فعالیت‌های تخریب کارانه زد، روشنفکران بود که در به قدرت رسیدن شاه امان الله نقش برجسته داشته و اما در حکومت سهم پیدا نتوانست و آنها در قالب شعار جمهوریت خواهی علیه شاه دست به مبارزه زد. در نتیجه در برابر اصلاحات و تلاش‌های نوگرایانه امانی واکنش‌های مختلف صورت گرفت.

الف-ارتجاع و شورش‌های مذهبی

وارتان گریگوریان در کتاب ظهور افغانستان نوین می‌نویسد که تلاش های امان الله خان درجهت تامین حق تحصیل عمومی برای زنان وحق رفتن درانظار عمومی بدون برقع، عملا به مزاج عناصر مذهبی نامطلوب آمد و حتا آرزوی شاه برای اعطای این حق به زنان که موهای خود را به عنوان مد قبیچی بزنند و درسنت افغانها زشت تلقی شد و حتا زیر موی یک زن در فکر ملاها وقت بریده می‌شد گویا عمل بدی انجام داده باشد. کنش‌ها و اصلاحات نوگرایانه امان الله خان به مزاج ملا و مولوی زشت و توهین به سنت دینی و اسلامی تلقی گردید. حتا دستور امان الله خان برای پوشیدن لباس به سبک غربی به عنوان یک نشانه بی دینی تبلیغ گردید و ملاها در برابر اصلاحات از خود مقاومت نشان دادند. یکی از مهم‌ترین مخالفت جامعه دینی با قانون اساسی و یا نظام نامه امانی بود که در لویه جرگه (۱۳۰۳) در پغمان تدوین شده بود. اولین مخالفت رسمی علیه حکومت امانی نیز شورش مذهبی به رهبری ملای لنگ مشهور به ملا عبدالله که از خانواده مجددی و ملا رشید در اعتراض به قانون جدید جزا و تقاضای تطبیق احکام قرآنی طوایف جنوبی به خصوص قبیله منگل را گردهم آورده و علیه امان الله خان تحریک کردند. هرچند امان الله خان ابتدا در برابر این شورش با تساهل برخورد کرد و به دنبال تعدیل قوانین بر آمد، اما بعد از مدتی این قیام را سرکوب کرده و چهره‌های مانند محمد صادق، غلام معصوم مجددی، صبغت الله مجددی، سیدعبدالله و پسرانش را به جرم شرکت در قیام ملای لنگ اعدام کرد. این سرکوب پیامد منفی برجای گذاشت. ملاها در سراسر کشور حکم ارتداد شاه را صادر کرده و قیام عمومی را در برابر شاه اعلان کردند. این فراخوان موجب انارشی و بعدا در جبهه حبیب الله کلکانی کمک بسیار کرد و یک هراس عمومی را علیه امان الله خان در جامعه مذهبی بوجود آورد.

ب-نارضایتی قبایل و شورش حبیب الله کلکانی

پس از شکست اولین اصلاحات و مقاومت گروه‌های مذهبی برخی منتقدان و از آن جمله علی احمد خان والی کابل و سردار عثمان خان، کمیته‌ی را تشکیل داده و طرح ترور امان الله خان را می‌ریزد. اما با اعدام عبدالرحمن خان طرح ترور شاه خنثا و باعث فروپاشی کمیته مذکور نیز گردید. در همان سال سنگوخیل قبیله‌ی شنوار به رهبری محمد افضل شنواری به بهانه‌ای عدم رسیدگی حکام به تقاضاهای شان، مأموران دولتی را دست‌گیر و تسلیحات آنها را بدست گرفتند. به دنبال آن حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقاو که از عسکری فرار کرده و در کلکان به راهزنی و دزدی شهره شده بود، در تبنانی و با حمایت مردم تگاب به ریاست آخون‌زاده تگابی و قوم شنوار جبهه قدرت‌مند را علیه دولت سامان می‌دهد. این حلقه عملا حبیب الله کلکانی را شاه اعلام کرده و به کابل حمله می‌کند. واقعیت این بود که این حمله زمینه را برای حملات دیگر گروه‌های اجتماعی که منافع‌شان را در حکومت امانی در خطر می‌دیدند فراهم کرد. اصلاحات امانی منافع اشراف و روحانیون و زمین‌داران بزرگ را با خطر مواجه کرده و در نتیجه خان‌های بزرگ مانند غلام حیدرخان حسن‌زایی با امین جان یک اشراف زاده جاه‌طلب متحد شده و گروه دوم مانند خان غلزایی، سلطان محمد خلوزایی، معصوم خان پاتک‌زایی با شورشیان همراه شده و جبهه را تقویت کردند. این شورش‌ها عامل دیگر بود که باعث شکست حکومت امانی و ناکامی اصلاحات گردید.

ج-خزانه خالی و شرایط دشوار اقتصادی

عامل دیگر که درشکست حکومت امان الله خان نقش برجسته داشت، خزانه خالی دولت بود. اصلاحات نیازمند هزینه زیاد بود، اما دولت هیچ درآمدی را از منابع داخلی نمی‌توانست داشته باشد و کمک‌های کشورهای حامی پروسه اصلاحات نیز در حدی نبود که بتواند پاسخ‌گوی نیازمندی‌ها باشد. از طرف دیگر به‌هم‌خوردن رابطه حکومت با سران قبیله و کاهش مالیات نیز مساله دیگر بود که شرایط دشوار را در برابر اصلاحات و سیاست‌های اقتصادی امان الله خان قرار داد. از طرف دیگر فساداداری و غرق شدن هزینه‌های زیاد به دست چهره‌های قدرت‌مند دربار نیز در کاهش بودجه و خزانه دولت نقش داشت. دولت امانی در روزهای آخر توانایی پرداخت معاش کارمندان و مصارف اداری را از دست داده بودند.

دوم-عوامل خارجی در شکست حکومت امانی

امان الله خان در سیاست خارجی خود به دنبال تعادل و توازن میان انگلستان و شوروی بود. این مساله نیز در فروپاشی و شکست حکومت اش کمک کرد. پس از انعقاد معاهده «راولپندی» میان افغانستان و انگلستان، حکومت امان الله خان با انعقاد معاهده صلح نخستین کشور بود که دولت بلشویکی را به رسمیت شناخت. در نتیجه حاکمیت شوروی با نامه از لنین در بیست هفت نوامبر سال (۱۹۱۹م) و احتمال مبارزه مشترک میان روسیه و افغانستان در برابر انگلستان آغاز شد. این مساله روابط خارجی دولت افغانستان را با برتانیا خراب کرد و در نتیجه دولت انگلیس علیه سیاست های اصلاح گرایانه و شکست حکومت اش به دنبال طرح نقشه‌ای برآمد. انگلستان به عنوان یک دولت قدرت‌مند جهانی و به صورت یک کشور که در سیاست خارجی خود از ابزار« تفرقه انداز و حکومت کن» کار می‌گرفت، استفاده کرد. حتا به روایت اسناد تاریخی انگلیسی‌ها از نفوذ افغانستان به هند هراس داشت و اکثریت از شورش‌های مذهبی، قومی و سیاسی را در برابر حکومت امانی دولت انگلیس طرح ریزی کردند. ملایی لنگ را می‌گوید که اجنت دولت برتانیا بوده و حتا کشته شدن یک بچه سنی در قندهار و نسبت دادن آن به شیعیان کار انگلیسی‌ها بوده است. تا زمینه نارضایتی و شورش‌های داخلی و خشونت میان گروه‌های مذهبی را بیشتر کند و تا حکومت را در امر مهار آن سرگرم سازد.

گریگوریان در کتاب ظهور افغانستان نوین در باره شورش بچه سقاو چنین نظر دارد:« بچه سقاو را به عنوان ضد روسیه، طرفداراسلام ارتجاعی ازنوع باسماچ ها و طرفدار منافع سیاسی برتانیا توصیف کردند ودر باور آنها، برتانیا ی کبیر تلاش کرده‌اند تا جنبش ملی آزادی بخش افغان‌ها را درهم بکوبد و قبایل مرزی را علیه امان الله برانگیزد. درهمان زمان پراودا سرآهنگ تی- ای. لاورنس، لاورنس معروف عربی رامتهم نمود که درقیام برضد امان الله نقش عقل کل را بازی کرده است. درحالی که «ایزوستیا» ازاین ناآرامی به عنوان روح دیزرایلی یاد می‌کند: بهانه‌ای ازجانب برتانیا به منظور گسترش مرزهای هند و راه انداختن حمله‌ای علیه اتحاد جماهیر شوروی را فراهم کرد». واقعیت این می‌باشد که در طول تاریخ افغانستان همواره کشورهای بیرون در امر فروپاشی و خشونت‌های داخلی نقش برجسته داشته و اکثر از حکومت‌ها در طول صد سال افغانستان توسط سیاست غیر حرفه‌ای و دیپلوماسی اشتباه با شکست و سقوط مواجه شده است. در شکست حکومت امانی و سقوط آن بدون شک بازی‌های بین المللی و برقرار نکردن توازن میان قدرت‌های بزرگ نقش برجسته داشته است.



کج رضا لعلی



روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

چهارده‌برشید

- سال چهارم • شماره ۱۴۸ • شنبه
- ۲۶ اسد ۱۳۹۸ • ۱۷ آگست ۲۰۱۹
- قیمت:۲۰افغانی

۲۰

امان الله خان در سیاست خارجی خود به دنبال تعادل و توازن میان

انگلستان و شوروی بود. این

مساله نیز در فروپاشی و شکست

حکومت اش کمک کرد. پس از

انعقاد معاهده «راولپندی» میان

افغانستان و انگلستان، حکومت

امان الله خان با انعقاد معاهده

صلح نخستین کشور بود که دولت

بلشویکی را به رسمیت شناخت.

در نتیجه حاکمیت شوروی با نامه

از لنین در بیست هفت نوامبر سال

(۱۹۱۹م) و احتمال مبارزه مشترک

میان روسیه و افغانستان در برابر

انگلستان آغاز شد. این مساله

روابط خارجی دولت افغانستان

را با برتانیا خراب کرد و در نتیجه

دولت انگلیس علیه سیاست های

اصلاح گرایانه و شکست حکومت

اش به دنبال طرح نقشه‌ای برآمد.

انگلستان به عنوان یک دولت

قدرت مند جهانی و به صورت یک

کشور که در سیاست خارجی خود

از ابزار « تفرقه انداز و حکومت

کن» کار می گرفت، استفاده

کرد. حتا به روایت اسناد تاریخی

انگلیسی‌ها از نفوذ افغانستان به

هند هراس داشت و اکثریت از

شورش های مذهبی، قومی و

سیاسی را در برابر حکومت امانی

دولت انگلیس طرح ریزی کردند.

ملایی لنگ را می گوید که اجنت

دولت برتانیا بوده و حتا کشته

شدن یک بچه سنی در قندهار

و نسبت دادن آن به شیعیان کار

انگلیسی‌ها بوده است. تاز مینه

نارضایتی و شورش های داخلی و

خشونت میان گروه‌های مذهبی

را بیشتر کند و تا حکومت را در امر

مهار آن سرگرم سازد.



روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

جملهٔ ابریش

- سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
- ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ اگست ۲۰۱۹
- قیمت: ۲۰ افغانی



همهٔ سنگ‌هایی که باید دربنای آزادی به کار رود، تراشیده‌شده است؛ حال می‌توانید با آن سنگ‌ها برایش معبدی بسازید یا گوری.
(سن ژوست)

افغانستان بنا به داشتن موقعیت جیوپولیتیکی خاص خود از عصر پیشامدرن تا حالا مورد توجه جهان‌گشایان و ابرقدرت‌های جهانی و منطقه‌ای بوده است. اما از این موقعیت و مورد توجه‌قرار داشتن، کم‌ترین استفادهٔ سیاسی، اقتصادی و علمی را نبرده است. بالعکس، بسیاری وقت‌ها گذشت زمان، سیر قهقربایی افغانستان را به نمایش گذاشته است.

اینکه چرا چنین‌شده است؟ خود یکی از جدی‌ترین پرسش‌ها و جدل‌انگیزترین محث‌ها در حوزهٔ سیاسی و روشن‌فکری می‌باشد. با نگاه کلی به تاریخ پسامدرن/رنسانس، اگر اروپا مبدأ تمدن جدید و در یک بخش استعمار جدید (New colonialism) نیز می‌باشد؛ پس از اروپا، کشورهای تحت مستعمرهٔ اروپا پس از استقلال شان، کشورهای مدرن اند و حتا قدرت‌مندتر و پیشتازتر از اروپا. مانند ایالات متحدهٔ آمریکا. گذشته از آمریکای شمالی، کشورهای آمریکای لاتین، بسیاری از کشورهای آفریقایی، هند، پاکستان، کشورهای آسیای‌میانه و ده‌ها کشور دیگر در جهان، مستعمرات کشورهای اروپایی بوده اند. ولی در دوران استعمار و پس از استقلال، جزء کشورهای مدرن جهان قرار گرفتند. چه در زمینهٔ پیشرفت‌های اقتصادی، چه در تحقق ارزش‌های دموکراتیک –نظیر هند و ایالات متحدهٔ آمریکا- و چه در زمینه‌های مدنی و اعادهٔ حقوق شهروندی. حتا کشورهای آسیای‌میانه که ده‌ها سال مستعمرهٔ اتحاد جماهیر شوروی وقت بودند؛ پس از استقلال، در زمینهٔ ثبات و رفاه اقتصادی، سال‌ها از افغانستان جلو اند.

اکثر کشورهای تحت استعمار، در گرفتن استقلال شان، کم‌ترین هزینه را پرداخت نمودند و بعضی‌شان شاهد هیچ‌گونه جنگ و خون ریزی نبودند. گاندی با انقلاب سفید، هند را از استعمار انگلیس آزاد کرد. کشورهای آسیای‌میانه، بدون جنگ و خون‌ریزی استقلال شان را به دست آوردند. بر خلاف افغانستان که تقریبا با یک‌ونیم میلیون کشته و زخمی، پنج میلیون آواره، میلیاردها دالر زبان مالی و در مدت یک‌ونیم دهه جنگ موفق به کسب استقلالش از اتحاد جماهیرشوروی وقت گردید! دیدیم که پی‌آیند خروج ارتش شوروی از کشور و به قدرت رسیدن احزاب جهادی، جنگ‌های خانمان‌سوز دههٔ هفتاد بود و نقطهٔ پایان این جنگ خیابانی با حاکمیت طالبان رقم خورد که سنگ تمامی بود بر نابودی ارزش‌های مدنی و انسانی که از دورهٔ مشروطه به این طرف در افغانستان درحال نضج‌گرفتن بود.

روش استقلال‌طلبی شاه‌امان‌الله در مقایسه با حاکمان پیشین این سرزمین که با قدرت استعماری انگلیس مبارزه می‌کردند و پس از او احزاب جهادی که با اتحاد جماهیر شوروی مبارزه‌کردند؛ در دویخ‌ش تفاوت اساسی داشت و این تفاوت، ابعاد مثبت خط مبارزاتی شاه‌امان‌الله را به نمایش می‌گذارد:

۱. کاهش هزینه: اگر متوجه‌شویم، جنگ سوم افغان و انگلیس که در دورهٔ امان‌الله‌خان اتفاق افتاد؛ در مقایسه با جنگ‌های اول و دوم با انگلیس، هزینهٔ مالی کمتر و تلفات انسانی کم را به همراه داشت. گویا شاه‌امان‌الله از روش و تاکتیک متفاوت مبارزه در راه حصول استقلال‌طلبی به جز خشونت و جنگ آگاه بوده است.

پیش از شاه‌امان‌الله، دوست‌محمدخان در اوج جنگ اول با انگلیس و در لحظه‌ای که پیروزی مجاهدان قطعی‌شده بود؛ خودش را بدون اطلاع قبلی و مشوره با مردمی که علیه قوای انگلیس مبارزه می‌کردند؛ به انگلیسی‌ها تسلیم کرد. این تسلیم‌شدن امیر چنان غیر مترقبه صورت گرفت که باعث حیرت مکناتن نمایندهٔ انگلیس گردید. پس از تسلیم‌شدن دوست‌محمدخان، انگلیسی‌ها او را به هند انتقال داد و دوصدهزار روپیهٔ کلدار، ماهانه برای او و خانواده اش معاش مقرر نمود. به خاطر راحتی دوست‌محمدخان، انگلیسی‌ها او را در بهار و تابستان در لودهیانهٔ پنجاب که سرد است و در زمستان در کلکته نگهداری می‌نمود. وقاحت کار زمانی رخوت‌انگیز می‌شود که می‌بینیم؛ دوست‌محمدخان هم در هند بریتانیایی زندگی می‌کند و دست‌پروردهٔ استعمار است و گاندی هم در انگلستان زندگی می‌کند و از مواهب یک کشور مدرن بهره‌مند می‌گردد. در نتیجه، گاندی هند را به استقلال می‌رساند و دوست‌محمدخان، فرزندش اکبرخان را که با استقلال‌طلبان بر علیه انگلیس مبارزه می‌کرد؛ به گونهٔ مرموز به قتل می‌رساند.

پس از تسلیم‌شدن امیردوست‌محمدخان، انگلیسی‌ها شهر کابل را غارت کرد و قتل عام وحشت‌ناکی را راه انداخت. بازار چارچته که یکی از مشهورترین مکان‌ها در آن زمان نه تنها در افغانستان که در مشرق زمین بود به آتش کشیده‌شد؛ مردم بامیان، کوه‌دامن و کوهستان نیز قتل عام گردید. امیر دوست‌محمدخان، با خون‌سردی از هندوستان به فرزندش اکبرخان نامه نوشت که

استقلال طلبی، در گرو عصبیت قبیله‌ای و ایدئولوژیک‌اندیشی

لشکرکشی دوم انگلیسی‌ها به سرکردگی جنرال پالک و قتل و غارت مردم افغانستان، به خاطر اعادهٔ حیثیت انگلیسی‌ها می‌باشد که در جنگ اول متحمل‌گشته است؛ بنابراین او نباید مانع این کشتار و غارت باشد!

در جنگ دوم افغان و انگلیس، پس از فرار امیرشیرعلی‌خان به شمال کشور و مرگش، فرزندش محمدیعقوب‌خان نایب‌السلطنه مقررشد. یعقوب‌خان معاهدهٔ گندمک را امضا کرد که به موجب آن، انگلستان سفیرجدیدش کیوناری را به کابل اعزام می‌کرد. با قتل کیوناری، هند بریتانیایی به سرکردگی رابرتس به کابل لشکر اعزام نمود. این لشکر بالاحصار کابل را ویران کرد و تعداد زیاد مردم را به جرم دست‌داشتن در قتل کیوناری اعدام نمودند. در بحبوحهٔ جنگ و غارت، محمدیعقوب ازمقام نایب‌السلطنه استعفا داد و این استعفا موجب بهت‌زدگی رابرتس گردید. رابرتس در همان روز فرمان پرطمطراقی را که آکنده از پیروزی بود به خوانش گرفت و به موجب این فرمان ساکنان بالاحصار کابل تا چهل و هشت ساعت باید بالاحصار را ترک می‌کردند و بالاحصار به آتش کشیده‌شد؛ محمدیعقوب ناظر این فاجعه‌بود.

اما در جنگ سوم افغان و انگلیس، شاه‌امان‌الله این اشتباهات اسلاف خود را تکرار نکرد. او در کنار جنگ‌های پراکنده‌تلاش ورزید تا حصول استقلال از طریق گفت‌وگو و مذاکره صورت بگیرد. ۲. تقلا برای ارزش‌های مدرن: گام دوم شاه‌امان‌الله در راستای حصول استقلال افغانستان، تلاش در جهت نوآوری در کشور بود. او تنها به امضای یک موافقت‌نامه با انگلیس که منجر به استرداد استقلال کشور گردد؛ بسنده‌نکرد. بلکه مهم‌تر از آن، اقدامات او در جهت آشنایی مردم افغانستان با مؤلفه‌های دنیای جدید بود. لغو قانون بردگی که از پدربزرگش عبدالرحمن‌خان به میراث مانده بود و این قانون برده‌داری قومی خاص –هزاره‌ها- را هدف قرار می‌داد؛ یکی از کارهای بزرگ شاه جوان بود. در کنار آن، فرستادن دختران برای ادامهٔ تحصیل از مسیر ترکیه به اروپا، ایجاد مکاتب آموزشی در کشور و آوردن آموزگاران تحصیل کرده از کشورهای دیگر؛ یا برگرداندن افغان‌های که در دوران عبدالرحمن‌خان در خارج مهاجرگردیده‌بودند و حالا جزء قشر تحصیل کرده و روشن‌فکر محسوب می‌گردید؛ همه در راستایی آشنای مردم با مفاهیم جهان مدرن و علم و تکنولوژی بود. بازگشت محمود طرزی به کشور و فعالیت‌های رسانه‌ای و ترجمهٔ آثار نویسندگان ترک‌زبان در زمینه‌های شعر، داستان و دیگر بخش‌ها؛ طلیعه‌هایی بودند که فضای فکری-سیاسی افغانستان را پس از دهه‌ها با جهان خارج تا حدودی وصل و آشنا می‌کرد.

انگیزهٔ شاه‌امان‌الله برای آوردن مفاهیم مدرن انسانی باعث گردید تا اقلیت‌های قومی به دور او جمع‌شوند و با جدیت تمام از شاه و اصلاحات او حمایت نمایند. هزاره‌ها در این راستا ازهمه پیشگام بودند. وقتی شاه‌امان‌الله استقلال افغانستان را اعلان‌نمود و سپس دست به اصلاحات زد؛ با مخالفت‌های زیاد از طرف قشر سنتی و رادیکال جامعه روبرو گردید. به ویژه کسانی که منافع شان در اثر این اصلاحات و نوآوری منضمر می‌گردید. مانند سردارعبدالقدوس‌خان –والی بامیان در دورهٔ عبدالرحمن‌خان-، نادر خان.... از جمله لغو قانون برده‌داری باعث گردید تا هزاره‌ها در راه استقلال‌طلبی و سپس آوردن اصلاحات و نوآوری، شاه‌امان‌الله را یاری رسانند و با تمام توان از او حمایت نمایند.

پس از شکست شاه‌امان‌الله از طرف گروه‌های متحجر و فرار او به قندهار، وقتی دوباره به قندهار اعلان پادشاهی‌نمود و برای بازپس‌گیری کابل با ده‌هزار سپاه عازم غزنی گردید. در مسیر راه با مخالفت غلجائیان و بقیه راه‌زنان روبرو گردید. در این وضعیت هزاره‌های غزنی، به ویژه جاغوری با یک گروه هزارنفری به کمک شاه‌امان‌الله شتافتند که در این درگیری هزاره‌ها تلفات سنگینی را متحمل گشتند. وقتی شاه‌امان‌الله مجبور به عقب‌نشینی گردید و پس دوباره فرارنمود. هزاره‌ها از شاه فراری دعوت‌نمودند تا به مناطق هزاره‌ها بروند و تجدید قوا نمایند. اما شاه نپذیرفت و در نهایت به خارج فرار نمود.

با تمام کاستی‌ها و اشتباهات صورت گرفته، شاه‌امان‌الله با این واقعیت به خوبی آشنا بود که استقلال، بدون تحقق ارزش‌های جهان مدرن ممکن نیست. آن‌گونه که مستعمره‌شدن یک کشور توسط قدرت‌های استعماری، با ابزارهای مدرن ممکن‌می‌گردد نه با چوب و سنگ، بیل و کلنگ یا پلخمان (فلاخن). از نگاه فرهنگی نیز باید گفتمانی را ایجاد نماید که قدرت اقناع‌کردن مردم تحت استعمار را داشته‌باشد. عکس آن، استقلال نیز با ابزارهای قبیله‌ای و عشائری حاصل نمی‌شود. هم‌چنان در بعد فرهنگی، حفظ استقلال با گفتمان قبیله‌ای و بدوی‌نشینی ممکن نیست. نمی‌شود در جهان پسامدرن، با روحیهٔ سلفی‌گرایی، رؤیایی برگشت به دورهٔ قبیله‌گرایی را درسر پروراند و به بهانهٔ «بازگشت به خویشتن» مانع پیشرفت و فرایند طبیعی تکامل جامعه‌گردید.

یکی از خطاهای استراتیژیک و معرفت‌شناختی استقلال‌طلبان ما این است که گمان می‌کنند؛ قدرت‌های استعماری و در جهان پیشامدرن، جهان‌گشایان، وحشی و بدوی بودند و هیچ آشنایی با مدنیت عصر خودش و ابزارها و تکنولوژی زمان خودش نداشته‌اند. حال آنکه در سطحی‌ترین نگاه و بدیهی‌ترین تأمل به این تردید می‌رسیم که آیا ممکن است در جهان باستان اسکندر مقدونی ویا در قرون وسطا چنگیزخان، با ابزارهای پیش پا افتادهٔ قبیله‌ای و تفکر منط صحرانشینی و بیگانه با قدرت اقناع، بخش اعظم جهان دوران خودشان را تسخیر کنند و سپس حفظ نمایند؟ در جهان معاصر اگر فکر کنیم که ابرقدرت‌ها بیگانه با ارزش‌های مدرن و انسانی اند و صرفا با سلاح‌های مخرب شان جهان را اداره می‌کنند؛ باز هم در مفاک تفکری بر مدار منطومهٔ قبیله اندیشیده‌ایم و در جهان‌بینی بدویت‌اندیشی، جهان بیچیدهٔ ابرقدرت‌ها را ساده‌سازی کرده‌ایم که این ساده‌سازی ریشه در سطحی‌نگری ما دارد نه این که واقعیت جهان پیرامون ما باشد.

انگلستان نه با لشکر میلیونی بلکه با خرد خودش، بر مستعمراتش سلطه داشت. این واقعیت را یووال نوح هراری در هندوستان آن زمان این‌گونه بیان می‌کند: «در سراسر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کمتر از پنج‌هزار افسر انگلیسی، در حدود چهل هزار تا هفتاد هزار سرباز انگلیسی و شاید صدهزار بازرگان انگلیسی و همراهان آن‌ها و همسران و فرزندان شان توانستند بر سه‌صد میلیون هندی اعمال تسلط و حاکمیت کنند.» (هراری، ۱۳۹۷، ص: ۴۱۵)

به همان خاطر است که در تحلیل وضعیت پیرامون خویش، دچار انحراف می‌شویم و برداشت ما از استقلال‌طلبی نیز، برداشت ناقص و ناکارا است. مفهوم استقلال، در لغت‌نامهٔ بدوی‌اندیشی ما به معنای تجردی از جهان مدرن است نه تعامل با آن. جهانی که در آن گریز و گزبری از ابرقدرت‌ها نیست. شعار «نه شرقی نه غربی» ایدآل بدوی‌اندیشی ماست که واقعیت بیرونی آن تجردی از جهان مدرن و تحریم خودخواسته از مزایا و مواهب دنیای مدرن می‌باشد. نه اینکه ما را به استقلال واقعی برساند. استقلالی که برآیندش، رفاه اقتصادی، پلورالیزم فکری و نظام سیاسی مردم‌سالاز باشد. اکنون پرسش این است که پس از یک قرن استرداد استقلال کشور، چرا ما در خم یک کوچه ایم و از میوهٔ استقلال در جهان مدرن که عبارت است از: رفاه اقتصادی، پلورالیزم فکری و نظام مردم‌سالاری، بی‌نصبیب؟ صد سال قبل، ملای لنگی برخاست و تینگ اصلاحات و تجددخواهی را برسر دوره‌گرد اصلاح‌طلبی کوبید و موفق به بازگرداندن تججر گردید. اکنون دقیقأ پس از صدسال، وارثان ملای لنگ، با قدرت باورنکردنی، چنان شهرها، مکتب و دانشگاه‌ها و منادبان تجددخواهی را به خون و آتش می‌کشند که ملای لنگ، این پیروزی را درخواب پرنیایی اش در آغوش حور وغلمان بهیشت آرزوهایش هم نمی‌دید. صد سال قبل، شاه‌امان‌الله موفق شد دختران را برای تحصیل به اروپا بفرستد؛ اما نزدیک پس از صدسال، اخلاف ملای لنگ، چنان بر سرنوشت این مردم مسلط شدند که زنان در آستانهٔ قرن بیست ویک، با چادری اجازهٔ بیرون‌شدن از خانه را نداشتند؛ چه رسد به تحصیل کردن که رؤیایی محالی بیش‌نبود. پس این روند زیگزاگ‌گونه‌ای در تاریخ افغانستان معلول چه علت‌هایی اند؟

در تاریخ معاصر افغانستان، سه جنگ با انگلیس اتفاق افتاد؛ بیش از یک دهه با اتحاد جماهیرشوروی مبارزه گردید؛ نزدیک به یک دهه حکومت طالبان تجربه‌شده است. اما از استقلال فقط یک تقویم را در بیست وهشت اسد در خاطره‌ها داریم و به عنوان یک روز رخصتی از آن یاد می‌کنیم. اگر استقلال به معنای وصل‌شدن و برخوردارشدن از مزایایی جهان مدرن است نه محروم‌شدن و تجردی‌شدن از آن. پس چرا ما از استقلال فقط تقویم را داریم؟ یا به عبارت دیگر، استقلال در ترمینولوژی ما و معیشت ما به تقویم فروکاست پیدا کرده است؟ دریافت پاسخ این واقعیتِ تلخ تاریخی که به تقدیر جمعی بدل گشته است؛ کاری ساده نیست. ولی در حد یک اقتراحیه، دو علت را می‌شود برایش برشمرد:

الف) جهان‌شناسی قبیله‌ای: میکانیزم زیست جمعی ما قبیله‌سالار است. ما بر مبنای تفکر قبیله‌اندیشی راه حل پیشنهاد می‌کنیم و ابرانسان‌های حیات فردی و جمعی ما قهرمانان قبیله اند. این سپیدارهای زمین قبیله، توانایی رشد و دوام را خارج از آب وخاک قبیله‌اندیشی ندارند. سیاست‌مداران قبیله‌اندیش، ارزش‌های خارج از قبیلهٔ منسوب به خودش را به هیچ‌صورت بر نمی‌تابد و نفوذ آن را در ساختار قبیله، به مثابهٔ پایان حاکمیت قبیله‌ای اش می‌پندارد. حتا در درون قبیله اش، وقتی کسی در عرض او ابراز وجود کند؛ سلأر قبیله روزگاری را بر سرش می‌آورد که بر دشمن قبیله می‌آورد.



گه موسی شفق

بن‌ه برای حاکم قبیله‌ای، هدف اول و آخر، حفظ اقتدار خود و پس ازخود، فرزندانش بر سرنوشت قبیله است. به همان خاطر، حاکم قبیله‌ای وقتی با قدرت‌های بیرون از قبیله روبرو می‌شوند؛ اگر نتواند مبارزه‌کند؛ به قیمت حفظ حاکمیت خودش، به سادگی بردگی و غلامی قدرت‌های خارج از قبیله اش را می‌پذیرد. نظیر این گونه حاکمان قبیله‌محور را در تاریخ افغانستان فراوان داریم؛ از شاه‌شجاع گرفته تا دوست‌محمدخان، عبدالرحمن‌خان، یعقوب‌خان، نادرخان و ده‌ها چهرهٔ دیگر. حاکم قبیله وقتی متوجه می‌شود که فرزندش هوای مبارزه با قدرت خارج از قبیله را دارد و آن قدرت خارجی حامی حاکم قبیله است. ممکن مبارزهٔ آزادی‌خواهانهٔ فرزندش به سقوط حاکمیت قبیله‌ای اش منجر گردد؛ به سادگی فرزندش را به قتل می‌رساند. -دوست‌محمدخان فرزندش اکبرخان را که علیه انگلیسی‌ها مبارزه می‌کرد؛ توسط یک طبیب هندی زهر خوراند.- یا در نامه‌ای به همین فرزندش می‌نویسد: انگلیسی‌ها به خاطر اعادهٔ حیثیت از دست رفتهٔ شان دست به قتل عام و غارت می‌زند و تو مانع این جنایت نباش؛ تا زمینهٔ برگشت من به عنوان حاکم قبیله فراهم گردد. وقتی همین امیرِ دست‌نشاندهٔ انگلیس به قدرت می‌رسد؛ صبح‌ها پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب قرآن تلاوت می‌کند! و در تاریخ، از این خصلت حاکم قبیله به نیکی یاد می‌گردد.

حاکمان قبیله در افغانستان، هرکدام شان در زمان حاکمیت خویش، پشت گرمی به قدرت/قدرت‌های استعماری داشته‌اند و در داخل به تلافی بقای قدرت خود، مجریی سیاست‌های استعماری بوده‌اند. اما این استعمارزدگی و این رابطه‌داشتن با قدرت‌های بزرگ جهانی و کشورهای مدرن همان عصر، کوچک‌ترین دست‌آورد علمی، اقتصادی، مدنی و سیاسی برای مردم افغانستان نداشته است. انگلیس در هند و پاکستان هم نفوذ استعماری داشت و در افغانستان هم، در آمریکای‌شمالی و آفریقا هم. ایالات متحده تا دهه‌ها مستعمرهٔ انگلستان بود. ولی می‌بینیم که آن کشورها از مدنیت اروپا چه بهره‌برداری‌ها نمودند و حاکمان قبیله‌ای در افغانستان، چه بی‌مزد فقط در عوض حفظ قدرت نوکرمانبانهٔ خودش، مردم را در تجرید و محرومیت از مزایایی جهان مدرن نگاه‌داشته‌اند! بین امپراتوری‌های مدرن و گسترش علم و تکنولوژی، رابطهٔ مستقیم وجود دارد. از اکتشافات کرسْتف کلمب گرفته تا تیوری بنیاد انواع داروین، سفرهای جمرکوک به اقیانوس‌ها، مطالعات زبان‌شناختی، فرهنگی، باستان‌شناسی… همه در ادامهٔ غریزهٔ سلطه‌طلبی انسان و نگاه استعماری قابل مشاهده‌اند. یووال نوح هراری، در کتاب ارزشمند خودش «انسان خردمند» از آن به عنوان «پیوند علم و امپراتوری» یاد می‌کند. البته نادیده نگیریم که علت‌های جغرافیایی و پیشرفت‌های بومی نیز دخیل بوده‌اند. (هراری، ۱۳۹۷، صص: ۲۸۳-۳۹۲)

اما در افغانستان، حاکم قبیله که هر جرقه‌ای که روشن‌گری را درپی‌داشت در هراس بوده است. به همان خاطر، تمام سعی‌اش، جلوگیری از پخش آگاهی بوده است. لذا، در این راه از

عامیانه‌کردن فهم دین/فهم عامیانه از دین، سخت استقبال میکرده است و می‌کند و خودش را تنها مرجع و منبع رسیدن به سرچشمهٔ دین قلم‌داد می‌نماید و تنها خودش آیین رهایی‌بخش برای

مردم است. در همین راستا است که می‌بینیم لقب عبدالرحمن‌خان «ضیاء‌الملت والدین» است و لقب حبیب‌الله‌خان «سراج‌الملت والدین». حبیب‌الله‌خان علنا می‌گفت: شاهی و پیغمبری چون

دو نگیں اند در یک انگشتری و در دربار این بیت را دکلمه می‌کرد: آن که جان بخشد اگر بکشد رواست/نایب است و دست او دست خداست. این یدالله‌های قبیله‌سالار، موانع اصلی ورود مدرن‌ته و

تجدد در جامعهٔ ما بوده‌اند. عبدالرحمن‌خان در سمرقند خواب می‌بیند که شخصی نورآینی، به او می‌گوید: برو مردم‌ت را از تشّت و پراکندگی نجات بده! این رسالتِ نجات‌بخشی باعث قتل عام

تنها شصت و دوفیصد یک قوم گردید. میماند قتل عام‌هایی که درشمال، غرب و شرق کشور به راه انداخت.

حاکمیت قبیله‌ای این حاکمان، تلاش تجددخواهی شاه‌امان‌الله را در نطفه خفه‌کرد و در ردای ملای‌لنگ آواره‌نمود. این حاکمیت چندقرنه در افغانستان، کشور را از پیش‌رفت‌های علمی،

اقتصادی و سیاسی در قرن‌های هجده، نوزده و بیست میلادی عقب انداخت. این عقب‌افتادگی سه قرنه، افغانستان را برای همیشه در جهان معاصر از گردونهٔ پیشرفت خارج‌نمود و هیچ عقل سلیمی

با هیچ پیش فرض علمی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که این عقب‌افتادگی قابل جبران باشد.

در سه قرنی که جهان در اوج پیشرفت و کمال بود و حاشیه‌ای‌ترین و دور افتاده‌ترین کشورهای دنیا از این پیشرفت و شکوفایی، بهره‌مند گردیدند. اما بالعکس، افغانستان که در محراق توجه قدرت‌های جهانی در آسیا قرار داشت و از اهمیت ویژه‌ای جیوپولیتکی برخوردار بود؛ کم‌ترین سود و بهره‌مندی عاید حالش نگردید.

این گسست سه قرنهٔ افغانستان با مدنیت و جهان مدرن، افغانستان را در برج عاج بربریت و بدویت نگاه‌داشت. دیدیم که موقعیت جیوپولیتکی افغانستان، اهمیت منفی و سلبی پیدا کرد و این کشور به موازات پیشرفت جهان، کانون توحش و بربریت گردید و بهشت وحشت و دهشت و گروه‌های تروریستی و مافیایی شد. پس از این سه قرن گسست اجباری با مدرن‌ته، اکنون ما با روح جهان مدرن بیگانه ایم و این بیگانگی، فاجعهٔ سرنوشت جمعی ما در تاریخ معاصر است. این بیگانگی، محرومیت را به همراه آورده است و در قعر محرومیت، تصویر ما از جهان، تصویر آکنده از بربریت است. اقتضاح زندگی ما این است که به جای آنکه ما خود را فروافتاده در جنگل بدویت‌اندیشی دریابیم؛ جهان را بیگانه با انسانیت تصور می‌کنیم! و برای فلاح و رستگاری جهانی فرورفته در جهالت و گمراهی! حکم جهاد صادر می‌کنیم و خود مجاهدیم!

این وضعیت، یک عارضه از بیرون نیست؛ بلکه جوشیده از درون یک فرهنگ خوگرفته با استبداد است. محمدمختاری این وضعیت را این‌گونه بازگو می‌کند: «من این اصل را که مبنای روابط اجتماعی است؛ «شبان‌رمگی» نام می‌نهم… از این نظرگاه انسان در وجه عام خود در حکم کودک صغیری است که به سبب نارسایی و عدم بلوغ ذهنی به قیم نیاز مند است. یا در کلیت اجتماعی خود در حکم رمه‌ای است که بی شبان و چوب دستش از هم می‌پاشد. این خصلت فرهنگی هم خصلت افراد است و هم خصلت جامعه است. هم در یک واحد کوچک اجتماعی ساری و جاری است و هم رابطهٔ انسان و جهان را می‌نمایاند.» (مختاری، ۱۳۹۴، ص: ۵۷)

ب) جهان‌شناسی ایدئولوژیک: از قرن‌نیم به این طرف، نوعیت رابطهٔ ما با جهان خارج یا قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از حالت فردی خارج گردید و به خود شکل سازمانی و گروهی گرفت. به جای آنکه حاکم قبیله با قدرت‌های تأثیرگذار ارتباط فردی برقرار نماید؛ احزاب سیاسی این کار را به عهده‌گرفته‌اند. البته چه احزاب چپ و چه احزاب راست. هرکدام با مراجع خودش این کار را کردند.

نقص رابطهٔ نوع دوم با جهان در این بود که احزاب ایدئولوژیک‌اندیش ما جهان را سیاه و سفید میدید و می‌بیند. حال آنکه فهم مفاهیم و ارزش‌های جهان مدرن، ایجاب نگاه بی‌طرفانه را می‌کند. به عنوان مثال، پیشرفت علمی، محصول قرن‌ها تجربهٔ علمی بشر است نه حاصل تقابل و تضادهای ایدئولوژیک ایدئولوژی اندیشان. اختراعات و اکتشافات کوپرنیک، گالیله، ادیسون، انیشتین، گراهام بیل… نتیجهٔ قرن‌ها تلاش مستمر این نابغه‌ها در کنج اتاق‌های تحقیق و پژوهشی شان‌اند نه نتیجهٔ غوغا‌سالاری‌ها و شعارهای پوپولیستی و ایدئولوژیکِ ایدئولوژی‌های بزرگ جهان که هریک نسخه‌های تمام و کمال برای نجات بشر دارند؛ اما در عمل، حلقه‌ای است بالای حلقهٔ دیگر برای بردگی انسان.

یا دموکراسی، به عنوان بهترین نظام سیاسی ممکن تا حالا در جوامع انسانی، برابند هیچ ایدئولوژی پر آب و رنگ شرق یا غرب نیست؛ بلکه محصول نگاه انتقادی متفکران علم سیاست است که پس از قرن‌ها مطالعه روی نظام‌های سلطنتی، اشرافی، دینی-چه در شکل کلیسایی آن و چه در شکل خلفای اموی، عباسی، ترکان عثمانی و صفوی آن- و موروثی، دریافتند که هیچ‌یک از این نظام‌های سیاسی تجربه‌شده، پاسخ‌گو در برابر مردم نیست. بن‌ه ال‌ترتیب آن دموکراسی است.

اما نگاه احزاب سیاسی ایدئولوژیک‌اندیش در افغانستان، در قبال این دست‌آوردهای جهان مدرن، بی‌طرفانه نبوده‌اند و به این دست‌آوردها نه به عنوان راه حل، بلکه به عنوان دسایس می‌نگرستند. این نگاه دسیسه‌آلود، ما را از فهم این مفاهیم و ارزش‌ها محروم نمود. تا حالا ما جهان را یا با عینک قبیله نگرسته ایم یا با عینک ایدئولوژی. غبار این دو عادت، پیوسته در مسیر تماشا بوده است. یعنی ما با پدیده‌های خنثا، اما راه‌گشا، مغرضانه می‌بینیم و از آن دست‌آوردهای عام بشری، به گمان اینکه زادهٔ فلان جغرافیا‌اند و نام کاشف/مخترع یا واضعش نام‌نوس است؛ می‌ترسیم.

حال آنکه این هراس، نهفته در ذات دموکراسی ویا دست‌آوردهای علمی نیست؛ بلکه ریشه در نوعیت نگاه ما دارد که با آحول‌بینی خود، پدیده‌ها را آنگونه که هست نمی‌بینیم.

ایدئولوژیک‌اندیشی، ضربهٔ دومی بود که ما را از فهم جهان مدرن و سپس تعامل با آن باز داشت. در نتیجه، دوام تجرید ما با جهان، توسط احزاب ایدئولوژیک تداوم یافت. این فقر معرفتی، سه قرن توسط حاکمان قبیله‌گرا و رهبران و احزاب ایدئولوژیک‌اندیش تداوم یافت. پس از این دو مقطع محرومیت طولانی و سلطهٔ سه قرنهٔ قبیله و ایدئولوژی، حالا ما شبیه روسپی هستیم. فقط مظاهر مفاهیم جهان مدرن را با نگاه ابزارگونه‌ای می‌بینیم. اما به کُنه آن هیچ‌گاه پی‌نمی‌بریم. نگاه روسپی‌وار ما به مفاهیم خنثای جهان مدرن، ابزاری و مقطعی است. از افتادن در آغوش مارکسیزم، یا کلان روایت‌های دینی و تظاهر به دموکراسی، فقط توقع رسیدن به نان و نوای شخصی را داریم نه اینکه هدف مان نجات خود و مردم با این راه حل‌های تجربه‌شده‌باشد. آن طرف دیگر، کسانی که در اوج بدویت‌اندیشی به سر می‌برند و حالت جنون را به خود گرفته‌اند؛ با باور گمراه‌بودن همه غیر ازخود، دست به انتحار می‌زنند!

پس تاریخ معاصر افغانستان، به مواجهه با جهان مدرن یا پسا رنسانس، دو مرحله دارد: مرحلهٔ عصیبت قبیله‌ای و مرحلهٔ ایدئولوژیک‌اندیشی. نتیجهٔ این دومرحله برای ما، محرومیت و فقر معرفتی را درپی‌داشته است و از مواهب جهان مدرن محروم مانده‌ایم. واژهٔ استقلال، درست‌ر زیست در جهان مدرن معنا پیدا می‌کند. اگر ما قادر به فهم و تعامل با جهان نباشیم، ظرفیت رسیدن به استقلال را نیز نداریم و استقلال برای ما فقط یک روز رخصتی است!

استقلال‌طردشدن از حلقهٔ زیست-جهانی نیست. بلکه در گام اول فهم ارزش‌های جهانی و تلفیق آن با ارزش‌های بومی است و گام دوم برخوردار از مزایایی زندگی جهان‌شمول. استقلال، یک امر انتزاعی و نفهمیدن سخن غیر نیست. بلکه در گرو مبارزه با فقر، با جهل، با تعصب و اخلاقی زیستن و تعامل نمودن است.

اگر با چشم‌پوشی، استقلال را با آزادی مراد بگیریم؛ آزادی زیر مجموعهٔ عدالت است. تا عدالت محقق نگردد؛ آزادی ممکن نیست. ولی بشر اول به دنبال آزادی رفته است؛ چون در مقایسه با عدالت، ملموس‌تر و عینی‌تر است. (سروش، ۱۳۸۵، صص: ۱۴۶-۱۴۷)

فهرست منابع

- هراری، یووال (۱۳۹۷). انسان خردمند: تاریخ مختصر نوع بشر (ترجمهٔ نیک گرگین)، فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم، تهران.
- سروش، عبدالکریم(۱۳۸۵). ادب قدرت، ادب عدالت، مؤسسهٔ فرهنگی صراط، تهران.
- مختاری، محمد(۱۳۹۴). تمرین مدارا، مؤسسهٔ انتشارات بوتیمار، تهران.



روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

جادهٔ برشید

● سال چهارم شماره ۱۴۸ ● شنبه

● ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ آگست ۲۰۱۹

● قیمت: ۲۰ افغانی



گام دوم شاه‌امان‌الله در راستای حصول

استقلال افغانستان، تلاش در جهت

نوآوری در کشور بود. او تنها به امضای یک

موافقت‌نامه با انگلیس که منجر به استرداد

استقلال کشور گردد؛ بسنده‌نکرد. بلکه

مهم‌تر از آن، اقدامات او در جهت آشنایی

مردم افغانستان با مؤلفه‌های دنیای جدید

بود. لغو قانون بردگی که از پدر بزرگش

عبدالرحمن‌خان به میراث مانده بود و این

قانون برده‌داری قومی خاص هزاره‌ها -

را هدف قرار می‌داد؛ یکی از کارهای بزرگ

شاه جوان بود. در کنار آن، فرستادن

دختران برای ادامهٔ تحصیل از مسیر

ترکیه به اروپا، ایجاد مکاتب آموزشی در

کشور و آوردن آموزگاران تحصیل کرده از

کشورهای دیگر؛ یا برگرداندن افغان‌های

که در دوران عبدالرحمن‌خان در خارج

مهاجر گردیده‌بودند و حالا جزء قشر

تحصیل کرده‌وروشن فکر محسوب

می‌گردید؛ همه در راستایی آشنای مردم

با مفاهیم جهان مدرن و علم و تکنولوژی

بود. بازگشت محمود طرزی به کشور

و فعالیت‌های رسانه‌ای و ترجمهٔ آثار

نویسندگان ترک‌زبان در زمینه‌های شعر،

داستان و دیگر بخش‌ها؛ طلیعه‌هایی بودند

که فضای فکری -سیاسی افغانستان را پس

از دهه‌ها با جهان خارج تا حدودی وصل

و آشنا می‌کرد.

انگیزهٔ شاه‌امان‌الله برای آوردن مفاهیم

مدرن انسانی باعث گردید تا اقلیت‌های

قومی به دور او جمع شوند و با جدیت

تمام از شاه و اصلاحات او حمایت نمایند.

هزاره‌ها در این راستا از همه پیشگام

بودند.وقتی شاه‌امان‌الله استقلال

افغانستان را اعلان نمود و سپس دست به

اصلاحات زد؛ با مخالفت‌های زیاد از طرف

قشر سنتی و رادیکال جامعه روبرو گردید.

به ویژه کسانی که منافع شان در اثر این

اصلاحات و نوآوری متضرر می‌گردید.

مانند سردار عبدالقدوس خان-والی بامیان

در دورهٔ عبدالرحمن خان -، نادر خان....

از جمله لغو قانون برده‌داری باعث گردید

تا هزاره‌ها در راه استقلال طلبی و سپس

آوردن اصلاحات و نوآوری، شاه‌امان‌الله

را یاری رساند و با تمام توان از او حمایت

نمایند.



میراث آتاترک، رضاشاه و امان‌الله



کج خالق ابراهیمی

روپا تجدد

پرونده به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جلد ۱۰

سال چهارم • شماره ۱۴۸ • شنبه
۲۶ اسد ۱۳۹۸ • ۱۷ اگست ۲۰۱۹
قیمت: ۲۰ افغانی



افغانستان مشکلات دیگری داشت که نوگرایی امانی را به شکست مواجه کرد. در زمانی که امان‌الله خان به قدرت رسید افغانستان درگیر تعیین حدود مرزی خود و تثبیت قلمرو خود بود. درگیری‌های که به جنگ نیز کشیده شد و از جمله جنگ سوم افغان-انگلیس یا جنگ استقلال بود. طبقه شهری آشنا با ارزش‌های مدرن وجود نداشت که بتوانند نوگرایی امانی را یاری رسانند. جامعه افغانستان روستایی بود و ناآشنا با ارزش‌های شهری و با استحکام ارزش‌های روستایی حتا در دوره امان‌الله با اروپا سرستیز داشتند. امان‌الله خان نه آن ارتش پرورده نوگرایی را تطبیق از طریق ارتش پرورده نوگرایی را تطبیق می‌کرد و نه مثل شاه ایران از حمایت طبقه شهری برخوردار بود. از طرف دیگر امان‌الله خان با سرعت شروع کرد و با سرعت باخت.



اعلام استقلال افغانستان متقارن با قدرت-گیری رضاه شاه پهلوی اولین شاه از دودمان پهلوی در ایران و اقتدار جمهوری تازه تاسیس و نوپای مصطفی کمال آتاترک در ترکیه بود. همزمانی این دوره و ارتباطات هر سه رهبر جدید و نوگرایی منطقه در استقلال افغانستان بی تاثیر نبود و البته که پایان جنگ جهانی اول و خستگی بعد از جنگ برای کشورهای اروپایی نیز زمینه شکل-گیری دولتهای مقتدر و مستقل را در منطقه فراهم کرده بود. روی کار آمدن این سه رهبر که معتقد به نوگرایی بودند، رویاها را برای گروه‌های چون مشروطه خواهان و تجدد طلبان به بار آورد و هر کدام به نوبه‌ی خود بیم‌و امیدهایی را نیز خلق کردند. مصطفی کمال لقب آتاترک (پدر ترک‌ها) را گرفت و این نام صرفاً به او اختصاص داده شد و استفاده از این نام برای هر فرد دیگری در ترکیه ممنوع اعلام شد. رضاشاه از سوی موافقان «پدر ایران نوین» لقب گرفت و از سوی مخالفان دشمن مشروطه خواهی و آزادی اما در این میان امان‌الله خان فقط لقب غازی را گرفت. اصلاحات او شکست سختی خورد و خود او نیز. در این یادداشت تلاش می‌کنیم زمینه و زمانه این سه رهبر نوگرا و تاثیرگذار منطقه را مرور کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که چطور پروژه نوگرایی آتاترک کامیاب می‌شود، رضاشاه کماکان موفق است اما امان‌الله خان شکست می‌خورد؟

در فبریه (۱۹۱۹ م) وقتی امیر حبیب‌الله خان شاه مقتدر آن دوره به قتل رسید، پسر او امان‌الله خان که از شاهزادگان مشروطه خواه افغانستان بود، والی کابل بود و بلافاصله بعد از مرگ پدر اعلام پادشاهی کرد. هر چند او تنها کسی نبود که دعوی جانشینی پدر را داشته باشد، بلکه عموی او نصرالله خان نیز خود را جانشین شاه فقید افغانستان قلمداد می‌کرد و در جلال آباد اعلام پادشاهی کرد. هر دو به یک اندازه متهم به قتل امیر حبیب‌الله خان نیز بودند. امان‌الله خان بر عمویش چیره شد و او را به زندان انداخت و به قتل رساند و این امر باعث شد که تنها متهم قتل حبیب‌الله باقی باشد و نگاه‌های مشکوک مردم و نظامیان او را دنبال کنند. او در یک اقدام جسورانه برای سمت دادن افکار عمومی به جای دیگر، وارد جنگ با دولت هند برتانیای شد. این جنگ مشهور به جنگ سوم افغان-انگلیس یا جنگ استقلال است. جانب افغانستان در این جنگ پیشرفتهای نیز داشتند. توانسته بودند که دیورند را پشتسر بگذارند و تا مناطق وزیرستان شمالی را به تصرف خود درآورند، اما یک اتفاق دیگر افتاد و آن این که امیر افغانستان با یک پدیده جدید رو به رو شد. هواپیماهای برگشته از جنگ جهانی اول به مدد سربازان برتانیوی آمدند و نیروهای افغان را بمباران کردند. در کابل قلعه بالاخصار را ویران کردند. امان‌الله با دیدن چنین رویدادی نه تنها دست از جنگ کشید، بلکه خط دیورند را برای همیشه به عنوان خطوط مرزی افغانستان قبول کرد و استقلال افغانستان را اعلام داشت. چون نیروهای برتانیای تازه از جنگ جهانی اول فارغ شده بودند و خستگی این جنگ بر روحیه آنان بود، استقلال افغانستان را پذیرفتند.

در همین حال رضاشاه پهلوی پایان فرمانروایی قاجاریان را رقم زده بود و خود بنیانگذار دودمان پهلوی شد. او که در آغاز به عنوان نخست وزیر در دربار شاه قاجار گماشته شده بود تلاش کرد تا نظام جمهوری را پایه گذاری کند، اما با انحلال سلسله قاجار خود پادشاه شد و پادشاه مقتدر و سرکوبگر نیز شد. او که فرزند فقیری از سوادکوه مازندران بود به نظام پیوسته بود و مدارج ترقی را در نظام طی کرده بود. مثل نام‌هایی که داشته است: رضا سوادکوهی، رضاخان، رضاخان میرنیک، رضا شصت‌تیر، سردار سپاه و رضاشاه نخست وزیر و از (۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ م) به عنوان پادشاه ایران کار و فعالیت کرد. او در دوران پادشاهی خود جنبش مشروطه را زمین گیر کرد، احزاب سیاسی را غیرفعال کرد، مجلس را مطیع و فرمانبردار پادشاه ساخت، رسانه‌های مستقل را بست و جمهوریت و آزادی و انتخابات را از سربازان‌های ایرانی‌ها گرفت. به همین دلیل او را مخالفان دشمن مشروطیت، آزادی و انتخابات خواندند. موافقانش اما او را پدر ایران نوین لقب دادند. از نظر موافقانش او دیکتاتور منور بود و دنبال کننده آرمان‌های منورالفکری در ایران. او موسس اولین نهادهای مدرن در ایران شد. دانشگاه و ارتش مدرن و راه آهن و دادگاه ساخت. هر چند او در دوره خودش موفق به تاسیس ایران کاملاً جدید نشده بود، اما پسرش محمدرضا شاه کماکان راه پدر را ادامه داد و در کل با شش دهه فرمانروایی دودمان پهلوی و پیوستگی تجددخواهی، می‌توان ادعا کرد که رضاشاه در انجام پروژه نوگرایی خود موفق عمل کرده و به پیروزی‌های دست یافته بود.

مصطفی کمال آتاترک نظامی و دولت مرد امپراطوری رو به زوال عثمانی، فرمانده جسور جنگ چنق قلعه و محافظت از استانبول در دوره جنگ جهانی اول. او چنان قلعه را به صدعبور ناپذیر نظامیان برتانیای فرانسه تبدیل کرد و از آنجا مشهور شد. تنها نظامی نبود بلکه نویسنده و سیاستمدار نیز بود. یکی از اعضای ارشد حزب خلق جمهوری خواه ترکیه بود. پس از جنگ جهانی اول در سال (۱۹۲۳) لقب آتاترک (پدر ترک‌ها) از سوی مجلس ترکیه به او اعطا شد. او از یک خانواده متوسط ترک به مدرسه نظامی رفت و به عنوان شاگرد ممتاز با درجه افسری فارغ شد و در جنگ‌ها و دفاع از ترکیه از خود صلاحیت و جسارت بی‌مانند نشان داد. او از طرفداران سرخست سکولاریزم و ناسیونالیسم بود. در دهه اول قرن بیستم به همراه گروهی از افسران ترک که به نام ترکان جوان شناخته می‌شدند پایه‌های اصلاحات و ارتش و دولت را به نفع ملی‌گرایی ترک‌ها تثبیت کرد. در جنگ جهانی اول امپراطوری عثمانی شکست خورد و سرزمین‌های زیادی را از دست داد. در اواخر جنگ با تهاجم برتانیای فرانسه به نزدیکی‌های استانبول رسیده بود، آتاترک در همین حال رهبری جنگ استقلال ترکیه را به عهده داشت. در پایان جنگ، مردم ترکیه از بی‌کفایتی امپراطوری عثمانی و مخصوصاً خلیفه محمد، خلیفه ششم عثمانی بیزار شده بودند و این بیزاری سبب شد که آتاترک رهبری انقلاب علیه خلافت عثمانی را پیش ببرد. در سال (۱۹۲۳) او موفق به پایه‌گذاری جمهوری ترکیه شد و تا سال (۱۹۲۸) با اقتدار حکومت کرد. از اقدامات اولیه و مهم او مبارزه با روحانیون و سرکوب عشایر بود که اعتراضاتی را در مناطق ترکیه به دنبال داشت اما آرمان نوگرایی اولین رئیس جمهور ترکیه روز به روز قوی‌تر می‌شد. از اقدامات دیگر او می‌توان پایان دادن به منازعه مسلمانان و مسیحیان، ترویج ملی‌گرایی ترک، جدا کردن دین از سیاست، حق رای زنان و تغییر خط عربی-ترکی به لاتین، یادآور شد.

و حالا پرسش این است: چطور نوگرایی آتاترک و رضاشاه در جامعه ترکیه و ایران موفق شد ولی امان‌الله خان شکست خورد؟ با مرور گذرا به مقالات و تحلیل‌های که در این مورد نوشته شده است، نشان دهنده چند تفاوت اجتماعی است و زمینه‌های اجتماعی حوزه فعالیت هر سه رهبر نوگرای منطقه. به عبارت دیگر برعلاوه ویژگی‌های شخصیتی رهبران نوگرا و تجددطلب، زمینه‌های اجتماعی به قدرت رسیدن و انجام اصلاحات متفاوت بود. رضاشاه از طبقه فرودست جامعه ایران بود اما سال‌ها در نظام کار کرده بود و با جنبش‌های منورالفکری در ایران رابطه تنگاتنگ داشت. وجود گروه‌های منورالفکری در ایران به او کمک می‌کرد تا ایده‌های نوسازی خود را دنبال کند. وجود طبقه شهری از دیگر عناصری بود که به شاه ایران کمک می‌کرد. از دیگر زمینه‌های که به رضاشاه کمک می‌کرد رابطه روشنفکری با استانبول بود. بسیاری از روشنفکران منتقدین قاجار در استانبول بودند و با جامعه روشنفکری ترکیه در ارتباط بودند. در ضمن این‌ها برگشت دانشجویان ایرانی از اروپا و مخصوصاً فرانسه کمک شایانی برای شاه تجددطلب ایران می‌کرد. در ترکیه هرچند آتاترک شهرت خود را از نظامی‌گری به دست آورده بود اما در عرصه تجددطلبی یا علاقه او به این امر از زمینه‌های اجتماعی بهتری برخوردار بود. زمینه‌های داخلی که پروژه نوگرایی آتاترک را تقویت می‌کرد. ترکیه به عنوان دهلیز اروپا در طی سال‌های متمادی با اروپا در تماس بوده و در بسیار موارد از اخبار صنعت و پیشرفت اروپا را داشتند و یا از مظاهر آن در ترکیه استفاده می‌شد. بنا بر این مردم ترک ذهن‌آمدگی تغییرات را داشتند. در ضمن آتاترک ارتش قدرتمندی ساخته بود که بعد از خودش این روند را ادامه داد و با خشونت دنبال کرد. هرکسی بعد از او اگر به آرمان‌های نوگرایی آتاترک پشت‌پازد و یا سدره شد، ارتش وارد عمل می‌شد و همه چیز را دوباره سرچای اولش بر می‌گرداند.

وجود ارتش قدرتمند در ترکیه و مخصوصاً سرکوب روحانیون محافظه کار، باعث می‌شد که عناصر زندگی مدرن به سادگی وارد ترکیه شود و مقاومت کمتری در برابرش وجود داشته باشد. به همین دلیل جداسازی دین از سیاست را در ترکیه به سکولاریزم خشن و سرکوبگر نیز تعبیر کرده‌اند. ارتش وقتی احساس می‌کرد که گروهی یا گروه‌های مانع پیشرفت ترکیه می‌شوند، با خشونت تمام وارد معرکه می‌شد و مقاومت‌های هرچند کوچک را به شدت سرکوب می‌کرد. وجود جامعه شهری، ارتباط تنگاتنگ با اروپا و روی آوردن نظام ترکیه به سکولاریزم خشن سبب شد که نوگرایی آتاترک موفق شود. در این میان، افغانستان مشکلات دیگری داشت که نوگرایی امانی را به شکست مواجه کرد. در زمانی که امان‌الله خان به قدرت رسید افغانستان درگیر تعیین حدود مرزی خود و تثبیت قلمرو خود بود. درگیری‌های که به جنگ نیز کشیده شد و از جمله جنگ سوم افغان-انگلیس یا جنگ استقلال بود. طبقه شهری آشنا با ارزش‌های مدرن وجود نداشت که بتوانند نوگرایی امانی را یاری رسانند. جامعه افغانستان روستایی بود و ناآشنا با ارزش‌های شهری و با استحکام ارزش‌های روستایی حتا در دوره امان‌الله با اروپا سرستیز داشتند. امان‌الله خان نه آن ارتش قدرتمند را داشت تا از طریق ارتش پروژه نوگرایی را تطبیق می‌کرد و نه مثل شاه ایران از حمایت طبقه شهری برخوردار بود. از طرف دیگر امان‌الله خان با سرعت شروع کرد و با سرعت باخت. او قبل از این که زمینه‌های ذهنی و فرهنگی نوگرایی را شکل دهد، به تطبیق و دستوره‌های رو آورد که با خشم مردم افغانستان رو به رو شد. دستوره‌های او در مورد نوع پوشش و آزادی زنان جامعه روستایی افغانی را در برابر او حساس کرد. شیوه برخورد امان‌الله خان با نوگرایی و دنبال کردن آن نیز متفاوت بود، نوگرایی را به عنوان امر فرهنگی و تدریجی در نظر نگرفته بود بلکه بیشتر با شیفتگی برق‌آسا دنبال می‌کرد. دلیل دوم شکست نوگرایی امانی، عدم پیوستگی آن است. در ترکیه ارتش بود که پیوستگی نوگرایی آتاترک را دنبال می‌کرد و در ایران دودمان پهلوی با شش دهه فرمانروایی ایده و آرمان رضاشاه را دنبال می‌کردند. به همین دلیل نوگرایی امانی در افغانستان فقط یک گسست در تاریخ معاصر افغانستان است. یک تکه روشن ولی کوتاه.



رویا تجدد

یونفاً به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جبهه بر شیبه

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ امد ۱۳۹۸ ● ۱۷ اگست ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی

۹



رویا تجدد

یونفاً به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جبهه بر شیبه

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ امد ۱۳۹۸ ● ۱۷ اگست ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی

۸

حکومت امانی از چشم کاتب

آغاز

در آغاز یاد این نکته جای دارد که هرچند فیض محمد کاتب به تاریخ‌نویسی شهره است، اما به علاوه شهرت و اعتبار منحصر به فرد در عرصه نگارش وقایع سیاسی، در علم سیاست نیز عالم و صاحب‌نظر است. گذشته از این که در هند و ایران و عراق به صورت مسلکی تحصیل کرده، از کتابهای او پیداست که دانش سیاسی -به معنای کلاسیک- هم داشته است. گواه این مدعا مباحث دقیق و عمیقی است که او در کتاب «تاریخ حکمای متقدمین» در مورد سیاست مَدَن آورده است؛ بنابراین بیجا نیست اگر سقوط حکومت امانی را از دید کاتب مرور کنیم. نظر ملافیض محمد هزاره به عنوان کسی که به طور مستقیم و زنده آنهم به عنوان کاتب دربار از زمان امیر حبیب الله خان تا روزگار قیام «بچه‌پی سقا» (حبیب الله کلکانی) و سقوط حکومت امانی وقایع سیاسی را با دقت لازمی و واقعه نویسی زیر زده بین دارد، بسیار حایز اهمیت است. مزیت دیگر موضوع این است که تحلیل و دید کاتب، قالبی و کلی نیست، بل به طور بسیار ملموس و انضمامی همچون شاهدهی که خود در تماس مستقیم با حکومت و وضعیت آن میباید، چشم‌دیدها و برداشت‌هایش را روایت میکند. این است که کار کاتب را در امر آگاهی از وضعیت حکومت امانی و علل سقوط آن منحصر به فرد میکند.

آنچه در این نوشته برجسته میشود این است که کاتب در بیان «اسباب انقلاب افغانستان»، به اصلاحات حکومتی، نوگراییهایی بی موقع فرهنگی-اجتماعی و برانگیخته شدن احساسات دینی مردم، بسنده نمیکند، بلکه علت را به درون نظام و نقص دستگاه سیاسی، ناکارآمدی حکومت و خیانت، کمکاری و کجکاری وزرا و متولیان حکومتی دربار امان الله خان ارجاع میدهد. از آنجا که موضوع ناکارآمدی حکومت و بی کفایتی کارگزاران حکومتی از مباحث زنده و مبتلا به زمانه‌ی ما نیز هست، خوب است که به آن پرداخته شود تا این واقعیت بیش از پیش روشن گردد که ناکارآمدی دولتها و بی‌کفایتی کارگزاران حکومتها چه عاقبتی دارد، چگونه موجب نارضایتی عامه میگردد و خود بخود زمینه فروپاشی آنها را از درون و برون فراهم میکند.

تجددگرایی پیشا امانی

تاریخ افغانستان تا دوره عبدالرحمان خان در بی خبری مطلق از کاروان پیشرفت جهان قرار دارد. نه خبری از وسایل نقلیه جدید است، نه اثری از صنایع و فابریکه جات است، نه نشانی از ابزار نظامی نو، وسایل نقلیه و سیستم ارتباطات مدرن؛ در این زمینه ها نه تنها در حاشیه که در غیبت مطلق است. در زمان عبدالرحمان خان این مستبد با کفایت اما نشانیهایی از شیوه حکومتداری به شکل اداره بندی، سپاه منظم و برخی پدیده‌هایی مانند اداره تالیف و ترجمه، آموزش مضامین مدرن^۱ و عکاسی به چشم می خورد. خود وی تشکیلات حکومت خود را ذیل دو بخش اینگونه نام برده است: اداره نظامی (توپخانه، سواره، پیاده، پلیس و خاصه‌دار) و اداره کشوری که شامل خزانه دار، محاکمات عدلیه، اداره تعمیرات دولتی، اداره طبی، اداره معادن، اداره تدریس، اداره تجارتنی و اداره پست خانه.^۲

آنچه در کتابی منسوب به امیر عبدالرحمان خان آمده است، نشان می دهد که به علاوه تشکیلات حکومتیای متفاوت از پیش، در باب صنایع و فنون نیز اقداماتی بی سابقهای داشته است. وی اقداماتش در این مورد را بدینترتیب لیست نموده است: ۱ صنایع و حرفه افغانستان (که بیشتر شامل ماشین تولید اسلحه مانند توپ و تفنگ می شود)، ۲ ضرابخانه افغانستان، ۳ ساختن فشنگهای تفنگ هنری مارتینی، ۴ ساختن فشنگ به جهت تفنگ سنایدر (=بغلیر)، ۵ اسباب به جهت ساختن تفنگهای هنری مارتینی و پیشتو و غیره، ۶ دستگاه های بخار و دیگ بخار و کارخانچان آهنگری و توپ سازی، ۷ اسباب عرقکشی (کارخانه تولید شراب و صدور به ممالک خارج)، کارخانه دباغی، ۹ پوستسازی (نیمچکمه و ساختن تسمه های چرمی به جهت ماشینها، ۱۰ کارخانه صابنسازی و شماعی، ۱۱ اداره خیاطی، ۱۲ مطبع و تدریس، ۱۳ صنایع و حرفه متفرقه (کلاه سازی، دوربین سازی، تولید باروت، قالین بافی، تولید ائانه خانه و ...^۳



بدین ترتیب میراث عبدالرحمان خان برای حبیب الله خان پسرش دولتی مقتدر، مرزبندی مشخص، ارتش منظم و قدرتمند بود. از نظر حاکمیت حبیب الله خان با مشکل مواجه نبود. حکومت مستبدانه نزدیک به بیست سال امیر عبدالرحمان چیزی به نام شورش را در ضمیر مردم کشته بود. افغانستان با نقشه کنونی شده بود کشوری منسجم و یکپارچه، با مردمان مطیع، قلمرو امن و عاری از جنگ و اغتشاش. برای همین با آنکه امیر حبیب الله خان شخص خوشگذران، غافل و بی‌کفایت در امور حکومتی بود، اما بنابه زمینهای که دستمایه پدرش بود، اغتشاش آنچنان برجستهای سر برنیاورد، با آنکه خود امیر توسط یک ترور فامیلی به قتل رسید. شاید بخاطر زمینه فراهم و نهادگی زیربناها در دوره عبدالرحمان خان بود که باعث شده است نشانهای بارزی از فرآوردههای دنیای جدید را در دوره امیر حبیب الله خان داشته باشیم. اولین کاری که امیر حبیب الله به محض انتصاب خود انجام داد، تخفیف فشار و استبداد بود. بخشی بزرگی از زندانیان کثیر را آزاد کرد. این که چقدر از اسرا و بردگان و زندانیان و مهاجران از مردم هزاره دوباره به سر زمین و املاک شان برگشتند، معلوم نیست، ولی حداقل با آنان رویه ملایمتر گردید و برای شان گفته شد که بروند سر زندگی شان.^۵ از دیگر اقداماتی که او انجام داد تاسیس اولین موسسات تعلیمی عصری، مکتب حبیبیه و حربیه و مهمتر از همه راهاندازی جریده سراج الاخبار بود.^۶ در عرض این رویدادها، نهضت مشروطه خواهی نیز پدید آمد. هرچند که اعضای آن توسط امیر قلع و قمع شدند، ولی شاید فعالیت مکاتب، جریده و ترجمه‌ی آثاری از ترکی و فرانسوی و انگلیسی و نشر آنها میان فرهنگیان زمینه را برای پرورش تخم مشروطه خواهی فراهم کردند. این که مردم خواهان تعویض نظام حکومتی گردد و بگوید که یک فرد (شاه) نباید تمام قدرت را به طور مطلق در دست داشته باشد و مردم نیز باید سهیم و شریک قدرت باشند، در افغانستان بی سابقه بود و برای اولین بار در همین مقطع اتفاق میافتد؛ بنابراین پدیده‌های کاملا نو بود. همچنان که تجارت در این دوره انکشاف بسیار کرد، از شیوه جدید حکومتداری امیر حبیب الله نیز یاد شده است.^۷

نظریات در بارهی سقوط حکومت امانی

تصور و تحلیل غالب از علت سقوط دولت شاه امان الله معمولا اصلاحطلبی و تجددگرایی او میباید. با آوردن بخش شماره یک و اشاره به دستاوردها و اقدامات دوره حاکمیت دو شاه پیش از امان الله خان (امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان) نشان داده شد که اقدامات تازه حداقل در عرصه حکومتداری، نظامی و صنعت در دوره حاکمیت آن دو امیر نیز بوده است. اساسا اولین اقدامات تازه‌های متأثر از



کاتب محمد رها

رویا تجدد

بروندۀ به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جاده بریش

سال چهارم • شماره ۱۴۸ • شنبه
۲۶ اسد ۱۳۹۸ • ۱۷ اگست ۲۰۱۹
قیمت: ۲۰ افغانی



میراث عبدالرحمان خان برای حبیب الله خان پسرش دولتی مقتدر، مرزبندی مشخص، ارتش منظم و قدرتمند بود. از نظر حاکمیت حبیب الله خان با مشکل مواجه نبود. حکومت مستبدانه نزدیک به بیست سال امیر عبدالرحمان چیزی به نام شورش را در ضمیر مردم کشته بود. افغانستان با نقشه کنونی شده بود کشوری منسجم و یکپارچه، با مردمان مطیع، قلمرو امن و عاری از جنگ و اغتشاش. برای همین با آنکه امیر حبیب الله خان شخص خوشگذران، غافل و بی کفایت در امور حکومتی بود، اما بنابه زمینه‌ای که دستمایه پدرش بود، اغتشاش آن چنان برجسته‌ای سر برنیاورد، با آنکه خود امیر توسط یک ترور فامیلی به قتل رسید. شاید بخاطر زمینه فراهم و نهادگی زیربناها در دوره عبدالرحمان خان بود که باعث شده است نشانهای بارزی از فرآورده‌های دنیای جدید را در دوره امیر حبیب الله خان داشته باشیم. اولین کاری که امیر حبیب الله به محض انتصاب خود انجام داد، تخفیف فشار و استبداد بود. بخشی بزرگی از زندانیان کثیر را آزاد کرد. این که چقدر از اسرا و بردگان و زندانیان و مهاجران از مردم هزاره دوباره به سر زمین و املاک شان برگشتند، معلوم نیست، ولی حداقل با آنان رویه ملایم‌تر گردید و برای شان گفته شد که بروند سر زندگی شان

از دیگر اقداماتی که او انجام داد تاسیس اولین موسسات تعلیمی عصری، مکتب حبیبیه و حربیه و مهم‌تر از همه راه‌اندازی جریده سراج الاخبار بود. در عرض این رویدادها، نهضت مشروطه خواهی نیز پدید آمد. هر چند که اعضای آن توسط امیر قلع و قمع شدند، ولی شاید فعالیت مکاتب، جریده و ترجمه‌ی آثاری از ترکی و فرانسوی و انگلیسی و نشر آنها میان فرهنگیان زمینه را برای پرورش تخم مشروطه خواهی فراهم کردند.



روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

جلد هشتم

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ اگست ۲۰۱۹

● قیمت: ۲۰ افغانی

۱۱

دنیای غرب در تاریخ افغانستان از دوره امیر عبدالرحمان خان شروع میشود.

دنیای غرب در تاریخ افغانستان از دوره امیر عبدالرحمان خان شروع میشود. او امیر مستبد بود، ولی باتدبیر و در بسا امور نوگرا نیز بود. او در آراسازی اغتشاشات و تدبیر در حاکمیت سیاسی نسبت به همه پادشاهان افغانی برتر است، هرچند که آسیبهای جدی ای که با شیوه سیاست دکتاتورانه خود بر مردم افغانستان وارد کرد، بسیار ژرف و ویرانگر بوده است (از جمله سرکوب و کشتار بیسابقه و وحشتناک هزارهها). با این حساب فقط آوردن اصلاحات و اقدامات تجده‌مآبانه را در سقوط حکومت امانی نمیتوان برجسته کرد. در ناکامی یک حکومت، عواملی زیادی میتواند نقش داشته باشد. از آنجا که حکومت امانی نیز فرجام ناکام داشت، باید دید چی عواملی دینقش بوده است.

میر محمدصدیق فرهنگ صاحب کتاب «افغانستان در

پنج قرن اخیر» به مواردی چون آزاد ساختن زنان و تشویق آنان به گرفتن آزادی خود از شوهران شان حتا به ضرب اسلحه، ترک لباس سنتی و پوشیدن لباس و کلاه اروپایی^۱، و نیز پیشنهاداتی چون محدود شدن تعداد زوجات و تعیین حداقل سن ازدواج در لویه جرگه به تاریخ (۶ تا ۱۴ سنبله ۱۳۰۷)^۲ که البته از جانب لویه جرگه رد شدند، اشاره می کند و می گوید خلاف اصلاحات اول شاه، این اصلاحات بیشتر نشات گرفته از مغز شخص شاه و تأثر وی از سفر به اروپا بود، باعث شد که مردم از او بیزار شوند و او را بیدین و کافر بنامند. این بدنامی که اغلبا آمیخته با طرد مذهبی و تکفیر بود، کم کم شایع و به کمک ملاحا به خصوص مجددیها در میان مردم فراگیر شد و زمینه شورش مردمی علیه حکومت او را فراهم آورد.

زمانه شاه امان الله خان زمانه ای ست که بیداری مردم یا حداقل عده ای نخبه کلید خورده است. کشور دست کم تجربه دو جریده عروه الوقتی و سراج الاخبار را دارد. چشم مردم دورادور افقهای نوتری را دیده است، گوش مردم از تمدن جدید چیزهای شنیده است. بنابراین دکتاتوری و استبداد آنگونه که عبدالرحمان اعمال کرده بود، شاید جواب نمی داد. حاکمیت چندین ساله شاه خوشگذران و بی کفایت و البته ملامیخو جرأت اعتراض و سرپیچی مردم را بالا برده بود. تماس بسیار اندک با قافله جهانی توقع مردم را نیز بالا برده بود. از طرفی دیگر خصلت شاه امان الله خان نیز دکتاتورانه نبود. او در حاکمیت خود در کل به قوه قهریه و نیروی ارتش تکیه نکرده بود و به جای آن به روشهای مسالمتآمیزتری دل بسته بود. اما با این هم مردم از وی و حکومتش رمیدند و ناراض شدند تا منجر به تشکیل کتنلهای شورشى گردیدند، اما چرا؟

به نظر نویسنده آنچهان که در مقاله «لویاتان تاریخ افغانستان» تبیین شده، تاریخ افغانستان منطق دینی دارد و هماره با نشانههای اسلامی جهت خورده است. سرشت این تاریخ دینی است و خطوط کلی آن هماره بر اساس قاعده اسلام و آموزههای آن پیش رفته است. ولی با آن هم ذیل آن فرمول کلی در جزئیات مساله مواردی هست که نقش و تأثیر خاص خودشان را دارند؛ وجود فساد، بی کفایتی کارگزاران دولتی یا کدام واقعه آتی دیگر. آنچهان که کاتب مثلا بیشتر به بیکفایتی کارگزاران حکومت امانی اشاره دارد. در اینجا اول باید دانست که حکومت چیست و چه وظایفی بر عهده دارد و بعد روی حکومتداری امان الله خان خواهیم رفت.

حکومت و وظایف آن

در مادهی ۷۱ قانون اساسی افغانستان برای حکومت چنین تعریف آمده است: «حکومت متشکل است از وزرا که تحت ریاست رئیس جمهور اجرای وظیفه مینمایند. تعداد وزرا و وظایف شان توسط قانون تنظیم می گردد.»^۱ کارگزاران اصلی دستگاه دولتی در واقع حکومت نامیده میشود. دولت را می توان به گشتیای تشبیه نمود که گروه ناخدایان آن، وزرابند. اما حکومت چی وظایفی دارد؟ به نقل از سرور دانش در کتاب «حقوق اساسی افغانستان» وظایف حکومت به دو بخش عمده تقسیم میشود:

الف- اجرای تصمیمات

قوهی مجریه مکلف است که تصامیم دو قوه دیگر را اجرا کند؛ یعنی نخست، قوانینی را که پارلمان تصویب میکند تطبیق کند و این خود، شامل عرصه های مختلف اقتصادی، تجارتنی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اداری، امنیتی، حقوقی و غیره است. قوه مجریه باید برای تطبیق آنها، مقررهایی وضع و تصویب، نیروی انسانی متخصص

تربیت و استخدام و برنامه‌ریزی کند و بودجه تخصیص دهد و... . دوم، فیصله‌های قطعی و نهایی قوه قضاییه را نیز اجرا کند. چه این که قضا صرفا با تفسیر قانون، فیصله صادر می کند، اما اجرای آن ها در عرصه‌های مدنی و جزایی، وظیفه قوهی مجریه به شمار می آید.

ب- اتخاذ تصمیمات

بیشتر وقتها قوهی مجریه مکلف است که جدا از قانون و فیصله قضا اما در چوکات آنها خود تصمیم بگیرد. اجرای خطوط اساسی سیاست کشور در عرصه های خارجی و داخلی، که توسط رئیس جمهور و با تأیید ولسی جرگه تعیین می شود، تامین امنیت و برقراری نظم، دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور، ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی و ارائهی خدمات عمومی و فراهمسازی فرصتها برای پرورش استعدادها و ... از مواردی است که قوه مجریه باید تصمیم بگیرد و اجرا کند. قانون اساسی افغانستان وظایف حکومت را اینطور برشمرده است:

۱- تممیل احکام این قانون اساسی [در اینجا البته منظور قانون اساسی دوره پساپالبنانی تاکنون است] و سایر قوانین و فیصله‌های قطعی محاکم؛

۲- حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین المللی؛

۳- تامین نظم و امن عامه و از بین بردن هر نوع فساد اداری؛

۴- ترتیب بودجه، تنظیم وضع مالی دولت و حفاظت دارایی عامه؛

۵- طرح و تطبیق پروگرامهای انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی و...^{۱۱}

نارساییهای حکومت امانی

اکنون که حکومت را تعریف کردیم و وظایف حکومت را شناختیم، حکومت امانی تا چه حد در انجام وظایف خود موفق بود و تا چه حد، نه؟ کاتب البته از خدمات بزرگ شاه امان الله خان به نیکی یاد میکند و می گوید: «خدمات بزرگی نسبت به مملکت و ملت افغانستان از قبیل حصول استقلال و معاهدات با دول معظمه و تاسیس مکاتب علوم و فنون متنوعه و حاضر آوردن اقسام ماشین ها و فابریکه های صنایع نفیسه و اشیای مستظرفه و غیره و غیره نمود»^{۱۱} اما از موارد بسیار مهم و اساسی که نقطه ضعفهای حکومت امانی را نشان میدهد، نیز پرده برمیدارد و بدین باور است که «سوء اقدامات امیر امان الله خان و وزرای خوآن او در اجراءات امور سیاسیه و اقتصادیه و تنظیمیه و انضباطیه و قضائیه و اخلاقیه و حقوقیه و جزائیه باعث تنفر طبائع عامه گردیده، همه را از شاهراه اطاعت و متابعت به سوی سیاهچاه غوایت و بغاوت کشانید.»^{۱۲}

علامه فیض محمدکاتب آن نواقص سیاسی، اقتصادی، اداری، قضایی، اخلاقی و حقوقی را یک به یک این چنین توضیح میدهد:

۱- و در اقتصاد پول ناسره سکه زده بر مالیات مزارع و گمرکات مال التجاره افزایش زیادی فائق بر محل و استعداد نهاده، قیود و تکالیف شاقه بر عهده بازرگانان و برزگران قرار داد. و ازین رو ارزاق و اقوات و ملیوسات و مفروشات و غیره اشیای لازمه معیشت و امرار حیات رو به تنزل و ذلت و مشقت ضیق معاش رو به ترقی نهاد.^{۱۱}

۲- و در تنظیمیه، قوانین عدیده گذارده، وزرا و مامورین کشوری و لشکری را که هیچ یک زانوی تحصیل نزد معلمی خم نکرده و به جز خصایل رذیله جهالت، دیگر چیزی نیاموخته بودند، امر به اجرای امور مقننه قانونیه کرد. و ایشان چه از اغراض شخصی و چه از خواهشات نفسی راهی بیرون از شرع و قانون که سراپا اخذ رشوت و نسبت به دولت غدو و خیانت می نمود، پیمودن گرفتند.^{۱۱}

۳- و در انضباطیه از عدم درایت اولیای امور و وجود حماقت در فطرت و شعورشان که همگان شریک دزد و رفیق قافله بودند، مسالک صورت مهالک و معابر هیئت مقابر به خود گرفته، قتل و غارت و سرقت رونق یافت.^{۱۱}

۴- و در مسایل و اوامر و نواهی قضائیه و حقوقیه و جزائیه از مامور پلیس و علاقه دار گرفته تا به حضور وزرا و حکام و نایب الحکومه ها و قضات و سده علیای امارت برای متظلمین و مستغینین و مستصرخین سلسله مراتب معین فرمود. و از این رو ضعفای ستمدیده جورکشیده و دادخواهان مستحقه به حق خویش نرسیده و از راه تظلم به دروب هر یک از دوائر حکومت به درخواست احیای حق و امانه باطل شده و پاسخ احضار عریضه رسمی شنیده، مایوسانه بازگشته و چند روز به زحمت و مشقت زیادی پول بهای عریضه و حق التحریر نویسنده آن و رشوت میرزایی که آن عریضه را به مرجعش رسانیده، جواب حاصل کند، از فروختن اسباب و اشیای لازمه معاشیه خود و با اجرت و مزدی به دست آورده و صرف عریضه کرده، آخرالامر جواب کتبی که خوش به دستش می رسید، این می بود که: این عرض قرار سلسله مراتب به فلان دائره فرودتر و یا بالاتر متعلق است. و عارض بیچاره اگر دارای ثروت و یساری می بود دایره به دایره عرض کرده پس از طی سلسله مراتب که از همه جا ناامید می گشت، عریضه یازده روپیه گی که مخصوص حضور امیر است به اجازت قانون و ذریعه وزیر دربار عرض کرده از آنجا امر رجعت قهقهری به سوی دوایر طی نمودهی خویش یافته، پس از ذهاب و ایاب شش ماه و یک سال، بلکه سه و چهارسال، به تفاوت کوچک و بزرگ بودن مطلب معروض، طریق یاس پیش گرفته در خانه و لانه خود همی رفتند.^{۱۱}

انجام

در عرصه اقتصادی زیاد شدن مالیات و کم شدن درآمد و در کل تنگدستی مردم جهت امرار معیشت، در بخش تشکیلات اداری استخدام کارمندان بیسواد و بی مسئولیتی و رشوهستانی آنها، در بخش نظم و امن عامه زیاد شدن دزدی و قتل و راهزنی و همدستی مسئولان دولتی با مجرمان و متخلفان (در این مورد کاتب از مافیای قتل و سرقت و غارت و راهزنی به همکاری مسئولان دولتی و مجرمان دیگر حرف میزند) و در بخش جزا و قضا کاتب از یک بروکراسی وحشتناک روایت میکند؛ اینکه تشکیلات و سلسله مراتب اداری –آنچنانکه امروزه است- بسیار زیاد شده، ولی عرایض مردم همه در خم و پیچ پیچیدگی این سلسه مراتب گم میشدند. حقدار به حق و دادخواه به داد خود نمیرسید. عارض پس از سه چهارسال سرگردانی و پرتاب شدن از این اداره به آن اداره عاقبت پس مصرف وقت و هزینه مالی زیاد برای خرج و رشوت، بدون نتیجه به خانهاش برمبگشت. چیزی که امروز هم، البته به علاوه باندبازی، مردم سخت از آن رنج میبرند. این ناکارآمدی و فساد خود به خود مردم را از نهاد دولت و سازمان حکومتی دلزده و ناامید و ناراض میکند. این ناراضیها تلنبار میشوند؛ یا خود در قالب شورش موجب سرنگونی حکومت ناکاره و فاسد میشود یا وقتی شورشى برپا شد، جانب شورش را میگیرد، نه حکومت را. به گفته کاتب: چنین بود که «کسی مجازات و مکافات نیافته و کسی به حق خویش نایل و واصل نگردیده و جسور گشتند تا که رفته رفته چنانچه بیاید حصار مشید و مرصوص سلطنت را شکسته، دزدان بر تخت امارت و مسند وزارت و خنگ قیادت نشستند.»^{۱۱}

پانویشت‌ها:

۱ . این عبارت مال کاتب است و منظور از انقلاب قیام حبیب الله کلکانی و سقوط حکومت امانی است. تک: نخستین صفحه کتاب تذکرالانقلاب.

۲. عبدالرحمان خان، تاج التواریخ (ج ۱و۲)، کابل: مرکز نشراتی میوند، سال ۱۳۷۵، ص ۳۰۱.

۳. همان، ص ۳۲۸-۲۵۲.

۴. همان، ص ۳۰۲-۳۲۷.

۵. فرهنگ، میرمحمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر (ج ۱ و ۲)، تهران: انتشارات عرفان، سال ۱۳۹۰، ص ۴۹۴ و ۵.

۶. همان، ص ۵۳۱.

۷. همان، ص ۵۰۹.

۸. همان، ص ۵۷۸.



بازسازی شوکت پارینه

کاخ دارالامان دیگر نماد نکبت و ویرانی نیست

قصر دارالامان دیگر یادآورنده‌ی جنگ‌های خونین و ویرانگر کشور ما نیست. پیکر زخم خورده‌ی این بنای بزرگ اکنون مداوا شده و به پا ایستاده‌است. شکوه خود را هرچند نه به آن شکل اولی- اما تا حدودی باز یافته‌است و در تپه‌ای در جنوب غرب شهر کابل با رنگ روشنی که دارد، این روزها توجه هر رهگذر از این منطقه را به خود جلب کرده و در چشم بیننده خودنمایی می‌کند.

هم‌زمان با اتخاذ آمادگی‌ها برای برگزاری جشن صدمین سالگرد استقلال کشور، کار بازسازی این بنای بزرگ تاریخی نیز به پایه‌ی اکمال رسید. به بهانه‌ی صدمین سال استقلال کشور، سری زدم به این قصر زیبا و بزرگ تا در مورد پیشینه‌ی تاریخی، چگونگی بازسازی و همچنان اهمیت فرهنگی و تاریخی آن- پس از بازسازی، معلوماتی را در قالب این گزارش مختصر، با همراهان گرامی هفته‌نامه جاده ابریشم شریک سازیم.

پیشینه‌ی تاریخی

قصر دارالامان، به فاصله‌ی ۸ کیلومتر در جنوب غرب شهر کابل، در حوزه‌ی چهاردهی که پیش از آن افشارتپه نام داشته، در زمان پادشاهی امان‌الله خان، زیر نظر گروهی از انجیران آلمانی ساخته شد. بر بنیاد برخی منابع، شاه، سنگ بنای قصر دارالامان را در سال (۱۳۰۴ شمسی) گذاشت و در سال (۱۳۰۶) کار ساخت آن تکمیل شد. اما براساس برخی منابع دیگر، سنگ تهداب قصر در سال (۱۳۰۲) گذاشته شده‌است. سید مخدوم رهین، وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ در یک مقاله‌اش در این باره آورده است: «رایزنی‌ها، تعیین محل، استخدام مهندسان اروپایی و کار روی طرح نقشه‌ی شهر دارالامان که می‌بایست با معیارهای زمان در کشورهای پیشرفته و با رعایت قواعد بهداشت «به طرز مرغوب به اصول فنی» بنا گردد، از بهار سال (۱۲۹۸) آغاز شد تا در ۲۴ میزان (۱۳۰۲) شمسی سنگ تهداب قصر دارالامان یا به تعبیر شاه، بیت‌الحکومه‌ی افغانستان با مهندسی داکتر هروالتراهن آلمانی به‌حیث سر مهندس و با نقشه‌ی موسیوکودار فرانسوی به‌دست شاه امان‌الله گذاشته شد.»

پس از گذاشتن سنگ‌بنای این قصر، یک گروه ۲۲ نفری از انجیران آلمانی با حدود ۷۰۰ تن از کارگران داخلی این قصر را در مدت ۲ سال به پایه‌ی اکمال رساندند. پس از تکمیل ساخت آن، شاه امان‌الله خان فقط برای دو سال از این کاخ به‌عنوان دارالحکومه استفاده کرد و بعد از آن سلطنتش از سوی حبیب‌الله کلکانی با سقوط مواجه شد. قصر دارالامان در ساحه ۵۴۰۰ متر مربع در سه طبقه به ارتفاع ۲۳ متر به سبک معماری نوین آن زمان ساخته شد. این قصر دارای ۱۵۵ اتاق بزرگ و کوچک است و به گفته‌ی انجیر سید ضیا حسینی، یکی از مسوولان پروژه بازسازی قصر دارالامان، این بنا نخستین ساختمان کانکرتی در افغانستان می‌باشد.

چرا امان‌الله خان این قصر را ساخت؟

در ذهن خیلی‌ها در آن زمان شک و تردیدها و پرسش‌هایی ایجاد شده بود که چرا شاه دست به ساختن چنین عمارتی می‌زند؛ اما بعدها با توضیحات امان‌الله خان، به این شک و تردیدها پاسخ داده شد. شماری هم در حال حاضر انتقاد می‌کنند که چه لزومی داشت تا در اوضاع نابسامان اقتصادی‌ای که دامن گیر کشور بود، به ساخت یک کاخ تجملی و پرزینه اقدام شود. اما شاه جوان و ترقی‌خواه برای این پرسش‌ها پاسخ‌های منطقی و مستدل ارائه کرده بود.

شاه امان‌الله در زمان تهداب‌گذاری قصر دارالامان، به سخنرانی پرداخت و این بیت معروف از شعر حضرت سعدی را با تاکید خواند:

یا مکن با پیل بانان دوستی
یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

شاه با خوانش این بیت سعدی، خواست منظورش از این کار را توضیح بدهد که تنها ساختن یک قصر برای بودوباش خودش، مقصد او نیست؛ بلکه قرار است شهری به نام «شهر دارالامان» در این منطقه ایجاد شود. شهری که می‌بایست با معیارهای زمان در کشورهای پیشرفته بنا گردد. عمارت قصر دارالامان به‌عنوان نخستین بنای شهر دارالامان برای استفاده‌ی حکومت روی دست گرفته شده بود. به قول خود شاه امان‌الله، این قصر برای «دارالحکومه» بنا شد، نه جهت اقامت او و خانواده‌اش.

تراکم جمعیت در شهر کهنه‌ی کابل و آب غیرصحی که بارها سبب شیوع مرض وبا (کولرا) و دیگر بیماری‌ها می‌شد و هر بار تلفات بسیاری بر جا می‌گذاشت، یکی از دلایلی بود که شاه را وا داشت تا برای کاهش ازدحام اهالی و کاهش امراض در شهر کهنه کاری کند. براساس برخی منابع، شاه به مردم گفته بود که هرکس در این قسمت به خانه‌سازی اقدام کند، حکومت امکانات در اختیارش قرار می‌دهد.

دلیل مهم دیگر ایجاد شهر دارالامان این بود که باید تمامی وزارت‌خانه‌ها و دیگر اداره‌های دولتی در این محل انتقال یابد. جایی که بتواند به نیازمندی‌های ادارات پاسخ دهد و از طرف دیگر چون پس از گرفتن استقلال، سفر مقام‌های بیرونی و سفرای کشورهای مختلف به افغانستان شروع شده بود، شاه می‌خواست شهری با معیارهای روز ساخته شود. از نظر شاه امان‌الله خان، در گذشته افغانستان در انزوا بود و دنیا با آن ارتباطی نداشت؛ اما پس از استقلال، رفت‌وآمد شخصیت‌های خارجی و اقامت سفرا و سفارت‌خانه‌ها در کابل، ایجاد وجود شهری با خصوصیت شهرهای مدرن را می‌کرد. به همین خاطر با خوانش آن شعر گفت که یا با پیل‌بان دوستی نکن یا اینکه خانه‌یی بساز که در شان پیل و پیل‌بان باشد. اما متأسفانه این رویای شاه محقق نشد و دیری نپایید که سلطنت‌اش با سقوط مواجه شد.

در یک قرن گذشته بر این قصر چه گذشت؟

امان‌الله خان که این قصر را برای استفاده‌ی دستگاه دولت و به نام خودش ساخته بود، فقط نزدیک به دو سال از آن استفاده کرد و سلطنتش در نتیجه‌ی شورش حبیب‌الله کلکانی سقوط کرد. پس از آن، این کاخ فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرد و شاهد جنگ‌های خونین زیادی در دوره‌های مختلف یک قرن گذشته بود.

متأسفانه این بنای عظیم، به‌جای اینکه با همان شکوه و عظمتش سال‌ها استوار بماند و خودنمایی کند، چند سالی پس از اعمار، سنگ و چوب آن شاهد تحولات در بخش‌های مختلف از جمله جنگ‌ها و تحولات سیاسی بود که در پی هر جنگ، خودش بیشتر آسیب می‌دید. روزگاری، قصر خط نخست جنگ میان جناح‌های درگیر بود و به همین دلیل در و دیوار و بدنه‌ی قصر هدف گلوله‌های راکت، توپ، مرمی و انواع مختلف سلاح ثقلیه و خفیفه قرار گرفت. این قصر پس از ویرانی تقریباً کامل، سال‌ها مخروب و متروک ماند و با پیکر زخم خورده و بدنه‌ی ویرانش، باشندگان کابل را به یاد روزهای تلخ و جنگ‌های خونین می‌انداخت.

زمانی که حبیب‌الله کلکانی علیه امان‌الله خان شورش کرد و قدرت را از وی گرفت، کاخ دارالامان شاهد نخستین ضربات و زخم‌هایی بود که به پیکرش وارد شد. در حقیقت بدبختی و ویرانی از همین دوره کلید خورد و سال‌ها ادامه یافت.

در زمان ظاهرشاه که وزارت فواید عامه در آن مستقر بود، قصر دچار آتش‌سوزی شد و آسیب دید. پس از آن، وزارت عدلیه در آن جای گرفت. در زمان ریاست جمهوری داوودخان در دهه‌ی (۱۹۷۰) لویه‌جرگه قانون اساسی در اتاق بیضوی همین قصر برگزار شد. پس از کودتای هفت ثور، زمانی که حفیظ‌الله امین به قدرت رسید، دفتر ریاست جمهوری و تمامی اداره‌های مربوط به آن، به این قصر منتقل شدند.

در سال‌های دهه‌ی شصت خورشیدی، وزارت دفاع کشور از این قصر استفاده می‌کرد. در کودتای ۱۶ دلو (۱۳۶۸) خورشیدی به رهبری جنرال شهنواز تنی، وزیر دفاع پیشین افغانستان علیه دولت دکتر نجیب‌الله، این محل هدف بمباران قرار گرفت و بخشی از آن ویران شد.

خلاصه، از این کاخ بارها به‌عنوان سنگر جنگ کار گرفته شد. شورش گران و طرف‌های جنگ به آن به‌حیث یک نقطه‌ی استراتژیک می‌دیدند. به دلیل اینکه قصر در بالای یک تپه قرار دارد و از طرفی هم همیشه یکی از اداره‌های کلیدی حکومتی در آن مستقر بود.

اما در زمان حکومت مجاهدین، آسیب بسیار جدی به این قصر وارد شد و به دلیل بمب‌گذاری‌ها، بخش‌های زیادی از آن به ویرانه مبدل شد.

اهمیت بازسازی قصر دارالامان

کابینه‌ی دولت وحدت ملی به رهبری اشرف‌غنی رییس‌جمهوری و عبدالله عبدالله رییس اجرائیه، در نشست ۱۹ حوت سال (۱۳۹۴) تصویب کرد که قصر تاریخی دارالامان در غرب شهر کابل، باید بازسازی شود.

رییس‌جمهور غنی به وزارت‌های اطلاعات و فرهنگ و شهرسازی و همچنان نهاد ریاست جمهوری دستور داده بود که بازسازی این قصر به هدف حفظ میراث‌های فرهنگی، تاریخی،



کخ الیاس طاهری

رویا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جادهٔ ابریشم

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ آگست ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی

۱۲

زمانی که حبیب‌الله کلکانی علیه امان‌الله خان شورش کرد و قدرت را از وی گرفت، کاخ دارالامان شاهد نخستین ضربات و زخم‌هایی بود که به پیکرش وارد شد. در حقیقت بدبختی و ویرانی از همین دوره کلید خورد و سال‌ها ادامه یافت.

در زمان ظاهرشاه که وزارت فواید عامه در آن مستقر بود، قصر دچار آتش‌سوزی شد و آسیب دید. پس از آن، وزارت عدلیه در آن جای گرفت. در زمان ریاست جمهوری داوودخان در دهه‌ی (۱۹۷۰)

لویه‌جرگه قانون اساسی در اتاق بیضوی همین قصر برگزار شد. پس از کودتای هفت ثور، زمانی که حفیظ‌الله امین به قدرت رسید، دفتر ریاست جمهوری و تمامی اداره‌های مربوط به آن، به این قصر منتقل شدند. در سال‌های دهه‌ی شصت خورشیدی، وزارت دفاع کشور از این قصر استفاده می‌کرد. در کودتای ۱۶ دلو (۱۳۶۸) خورشیدی به رهبری جنرال شهنواز تنی، وزیر دفاع پیشین افغانستان علیه دولت دکتر نجیب‌الله، این محل هدف بمباران قرار گرفت و بخشی از آن ویران شد.

بخشی از این کاخ بارها به‌عنوان سنگر جنگ کار گرفته شد. شورش گران و طرف‌های جنگ به آن به‌حیث یک نقطه‌ی استراتژیک می‌دیدند. به دلیل اینکه قصر در بالای یک تپه قرار دارد و از طرفی هم همیشه یکی از اداره‌های کلیدی حکومتی در آن مستقر بود.

اما در زمان حکومت مجاهدین، آسیب بسیار جدی به این قصر وارد شد و به دلیل بمب‌گذاری‌ها، بخش‌های زیادی از آن به ویرانه مبدل شد.

اما در زمان حکومت مجاهدین، آسیب بسیار جدی به این قصر وارد شد و به دلیل بمب‌گذاری‌ها، بخش‌های زیادی از آن به ویرانه مبدل شد.





روپا تجدد

پروندهٔ به‌مناسبت ۱۰۰سالگی استقلال افغانستان

جادهٔ ابریش

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ آگست ۲۰۱۹

● قیمت: ۲۰ افغانی

۱۳

دولت ملی چیست؟

بدون فهم ملت نمی‌توان دولت ملی را فهمید. ملت به مردمی گفته می‌شود که زبان، سرزمین، تاریخ، فرهنگ، احساسات، آداب و رسوم مشترک دارند. دولت ملی پدیده دنیای مدرن است. در چنین دولتی ساکنان یک کشور با اینکه از نظر ویژگی‌های قومی، زبانی و مذهبی تفاوت دارند، اما در نظام حقوقی باهم مساوی هستند. دولت ملی قلمرو و جغرافیای مشخص و معین دارد. مشروعیتش را از انتخابات و سازکارهای دموکراتیک بدست می‌آورد.

تاریخ دولت‌های ملی

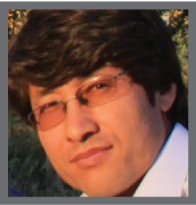
در حدود ۲۰۰ سال است که از عمر ملت و دولت ملی می‌گذرد. پیش از آن مردم جهان به قبیایل، دولت شهر و امپراطوری‌ها تقسیم شده بودند. از هلند به عنوان اولین ملت اروپایی یاد می‌شود، اما دولت ملی به صورت امروزی با انقلاب کبیر فرانسه ظهور کرد، سپس در سایر مناطق اروپا و جهان گسترش پیدا کرد.

ظهور بورژوازی علت اصلی تشکیل ملت و دولت‌های ملی بود. سقوط شیوه‌های تولید فیودالی و ظهور بورژوازی باعث تقسیم کار تازه و پیچیده، شکل‌گیری بازارهای جدید گردید. تکنولوژی جدید مرزهای ملیت‌ها را شکستاند و زمینه ظهور ملت و دولت ملی را فراهم کرد.

تاریخ و مفهوم استقلال ملی

مفهوم استقلال ملی ریشه در قرن ۱۹ دارد. اما در قرن بیستم به خصوص بعد از پیروزی انقلابیون کمونیست روسیه این موضوع بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت و گسترش پیدا کرد. بعد از جنگ دوم جهانی کشورهای زیادی استعمار زده برای رسیدن به استقلال ملی مبارزه کردند و به استقلال رسیدند. از نظر واژه‌شناسی کلمه استقلال تا حدودی معادل (Independence) انگلیسی است. به مفهوم کاهش وابستگی

جهان بدون مرز ستم‌دیدگان (یادداشتی در بارهٔ سوسیالیسم و مساله ملی)



کز محمدعظیم بشرمل

یک کشور به کشورهای بی‌گانه است. استقلال ملی عبارت است از آزدی یک کشور در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در محدود جغرافیای ملی.

سوسیالیسم و مساله ملی

به صورت کلی می‌توان گفت نیروهای چپ و مارکسیست به‌جای ملی‌گرایی به انترناسیونالیسم باور دارند. آنها مبارزه می‌کنند تا تمام انسان‌های ستم‌دیده را عضو یک جهان بدون طبقه بسازند. از نظر سوسیالیست‌ها مرزهای ملی یک پدیده ارتجاعی است و ملی‌گرایی ایدولوژی و آگاهی کاذب. سوسیالست‌ها باور دارند باید با انقلاب سوسیالیستی دولت-ملت‌های جهان نابود شود و انسان‌ها به شهروندان جهانی تبدیل شوند. به طور نمونه مارکس می‌گفت: «کارگران جهان متحد شوید». روزا لوکزامبورک حتا با استقلال کشور خودش لهستان مخالفت کرد. او در جمله مشهوری گفته بود «ستم‌دیدگان وطن ندارند». چپ‌های مخالف استقلال ملی دو استدلال دارند: ۱- مبارزات ملی باعث می‌شود، نیروهای چپ جهان از مبارزه اصلی که مبارزه طبقاتی است باز مانده و مسیر منحرف را به‌پیمایند. ۲- مبارزات ملی حتا اگر به پیروزی هم برسند بازهم به سود طبقه حاکم و گروه‌هایی است که ستم‌دیدگان و کارگران را استثمار می‌کنند. در جنگ‌های ملی و ناسیونالیستی قربانی از طبقه محکوم است و سود از طبقه حاکم. چپی‌های اروپا از جمله روزا لوکزامبورک جنگ اول جهانی را تحریم کرد. آن‌ها استلال می‌کردند «چرا کارگر غریب آلمان، کارگر غریب فرانسه را بکشد. یا هم برعکس؟» در صورتی که بعد از پیروزی کارگر هم‌چنان غریب و فقیر باقی خواهی ماند. از این رو به‌جای اینکه ستم‌دیدگان و فقرا هم‌دیگر را بکشند، تفنگ گرفته سینه طبقه حاکم کشورهای شان را هدف قرار دهند.

با اینکه سوسیالیسم مخالف ملی‌گرایی است و به انترناسیونالیسم باور دارد. اما با آنهام گاهی سوسیالیست‌ها از مبارزات بعضی کشورها برای رسیدن به استقلال ملی حمایت کرده‌اند. حمایت آنها جنبه‌های تاکتیکی و استراتژیک داشت و جزو اصول سوسیالیسم نیست. در حقیقت آنها با حمایت از مبارزات استقلال طلبانه علیه نظام سرمایه‌داری و کشورهای استعمارگر می‌رزمیدند. در این باره به دیدگاه مارکس و لنین اشاره می‌کنم:

مارکس و مساله ملی

دیدگاه‌های مارکس را در باره مساله ملی با استقلال کشورهای ایرلند و لهستان بررسی می‌کنم. مارکس در سال‌های (۱۸۵۰م) مخالف مبارزات استقلال طلبانه کارگران و نیروهای چپ «ایرلند» بود. او در نوشته‌هایش در «نیویورک تریبون» همیشه استدلال می‌کرد که رژیم ایرلند بعد از پیروزی کارگران در انگلیس باید نابود شود. مارکس در این سال‌ها چشم امید به کارگران و سوسیالیست‌های انگلیس دوخته بود. اما سال‌های (۱۸۶۰) از مبارزات استقلال طلبانه مردم ایرلند حمایت کرد. او به این نتیجه رسیده بود که با استقلال ایرلند منافع اقتصادی زمینداران انگلیس، در ایرلند ضربه می‌خورد و زمینه شکست آن‌ها در انگلیس نیز فراهم می‌شود. پیروزی مبارزات استقلال طلبانه ایرلند زمینه تحقق انقلاب در انگلیس را فراهم می‌کند. مارکس سال‌های (۱۸۴۰ و ۵۰) از استقلال «لهستان» دفاع کرد. او از کارگران اروپا خواست تا از مبارزات مردم لهستان بر علیه حکومت تزار حمایت کنند. او حکومت تزاری را دشمن کارگران و سوسیالیست‌های جهان می‌دانست. اما بعدها نسبت به این قیام بدبین شد. یک علت بد بینی او این بود که رهبری این قیام به دست اشراف لهستان افتاده بود.

لنین و مساله ملی

دیدگاه لنین نسبت به استقلال ملی و فرهنگ ملی نیز دو گانه است. او از یک طرف مخالف استقلال ملی و طرف‌دار انترناسیونالیسم بود. اما از طرف دیگر از استقلال سیاسی و فرهنگ ملی کشورهای استعمار زده حمایت می‌کرد. او قبل از پیروزی انقلاب اکتبر می‌گفت «کمونیسم را می‌توان با زبان بومی نخبگان هر قوم به توده‌ها ارایه کرد». بعد از پیروزی اولین پیامش به مردم جهان این بود:

«بین کمونیسم و کاپیتالیسم هیچ نوع آشتی وجود ندارد. مرثیه خاک سپاری برگوری یکی از این‌ها باید خوانده شود. ما یقین داریم که سرانجام این مرثیه برگور کاپیتالیسم خوانده خواهد شد. کشورهای استعمارزده برای استقلال تان اسلحه گرفته و علیه کشورهای امپریالیست و استعمارگر مبارزه کنید. ما با تمام توان از شما حمایت کرده و در کنار شما خواهیم بود.» همچنین لنین از تمام نیروهای چپ و سوسیالیست جهان می‌خواست تا از مبارزات استقلال طلبانه کشورهای استعمارزده حمایت کنند. به‌همین خاطر شوروی اولین کشور بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

حمایت از استقلال ملی کشورهای استعمارزده برای لنین، نیز مثل مارکس یک تاکتیک و استراتژی مبارزه علیه بورژواها و نظام سرمایه‌داری بود. او به دولت‌های ملی باور نداشت. زیرا از نظر او دولت‌های ملی یک ایده بورژوازیی بود. در مقاله‌های زیادی که در مجموعه آثار او چاپ شده است با ایده استقلال ملی مخالفت کرده است. او باور به فرهنگ انترناسیونالیستی طبقه کارگر داشت. از دید او مرزهای ملی یک پدیده بورژوازیی است. کارگران و ستم‌دیدگان جهان هیچ مرزی را نمی‌شناسند.

استقلال ملی در روزگار ما

رشد تکنولوژی، گسترش وسایل ارتباطات جمعی، بازار آزاد، حضور ۵۱۰۰ شرکت اقتصادی فراملیتی، سازمان ملل و به خصوص سازمان‌های زیر مجموعه آن (بانک جهانی و صندوق بن‌المللی پول)، سازمان‌های مدافع حقوق بشر و محیط زیست؛ جهانی شدن فرهنگ، اقتصاد، سیاست… را رقم زده است. حاکمان هیچ کشوری نمی‌توانند به‌صورت مستقل و بدون در نظر گرفتن سازمان‌ها و نهادهای یاد شده تصمیم بگیرند. اکنون نظریه استقلال ملی بی‌معنا شده‌است. حتا بعضی از نظریه‌پردازان نظام‌های سرمایه‌داری به‌جای مفهوم استقلال(Independence) از مفهوم وابستگی متقابل (Interdependency) استفاده می‌کنند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

از دید نیروهای چپ دولت‌های ملی یک پدیده ارتجاعی است و ملی‌گرایی ایدولوژی و آگاهی کاذب. از طرف دیگر استقلال ملی امروزه اسم است اما در عمل نمی‌تواند وجود داشته باشد. به گفته مارشال مک لوهان «جهان تبدیل به دهکده شده است». به کمک جهانی شدن و رشد تکنولوژی و صنعت مرزهای ملی فرورخته است.

به کمک رشد صنعت و تکنولوژی تمام کشورهای عضوی اتحادیه اروپا و ناتو تحت حاکمیت یک چتر اقتصادی، سیاسی و نظامی جمع شده‌اند. جهانی شدن زمینه تشکیل اتحادیه‌های بین‌المللی را فراهم کرده است. زمینه تشکیل چنین اتحادیه برای نیروهای سوسیالیست جهان نیز فراهم شده است. کشورها، احزاب و نیروهای چپ جهان باید تحت یک اتحادیه جهانی چپ و سوسیالیست جمع شوند.

بازسازی شوکت پارینه..

جذب جهان‌گردان و احیای هنر معماری دوران امانی، در مدت ۵ سال تکمیل شود.

گروهی از انجیریان و حدود یک‌هزار کارگر داخلی با منابع و مواد موجود در داخل کشور، آستین بر زدند تا شکوه و عظمت این قصر تاریخی را دوباره احیا کنند. بازسازی آن حدود ده میلیون دالر هزینه برداشته که از سوی اداره‌ی عملیاتی و حمایتیو انکشاف ملی ریاست جمهوری پرداخت شده است. انجیر جاوید حماد، آمر پروژه ترمیم و تحکیمات بنیادی قصر دارالامان، در این باره به هفته‌نامه «جاده ابریشم» گفت: «هیچ خارجی در کار بازسازی این قصر به حیث انجیر و کارگر و مشاور نبوده است. همه انجیریان و کارگران داخلی‌ها بودند.» همان‌گونه که در ساخت قصر از مصالح ساختمانی موجود در داخل کشور استفاده شده بوده، در بازسازی آن نیز انجیریان سعی کرده‌اند از مواد ساختمانی‌ای موجود در کشور کار گیرند. به گونه‌ی مثال، در دروازه‌ها و کلکین‌های قصر از چوب معروف ولایت کنر استفاده شده‌است. در کف و نمای قصر، از سنگ‌های چشت هرات و چهل‌ستون کابل کار گرفته شده‌است.

آقای حماد گفت، در کار بازسازی قصر دارالامان نهایت توجه شده تا اصالت تاریخی آن حفظ گردد. وی افزود: «گفته می‌توانم که در بازسازی قصر دارالامان، ۹۹ درصد اصالت تاریخی قصر حفظ شده است.»

آمر پروژه ترمیم و تحکیمات بنیادی قصر دارالامان همچنان افزود که قرار است منازل اول و دوم کاخ دارالامان پس از بازسازی، به‌حیث موزیم ملی یا موزیم فرهنگی استفاده شود. به گفته‌ی او، منزل سوم به مهمان‌سرای دولتی اختصاص داده شده که مهمانان عالی رتبه‌ی خارجی در آن‌جا بودوباش خواهند کرد.

از سویی هم محمد رسول باوری، سرپرست پیشین وزارت اطلاعات و فرهنگ و استاد دانشگاه کابل، درباره اهمیت فرهنگی و تاریخی قصر دارالامان- پس از بازسازی گفت که دوباره‌سازی این بنای بزرگ، دارای سه اهمیت مهم است. آقای باوری به هفته‌نامه جاده ابریشم گفت: «بازسازی قصر



هدف تنها احیای قصر نیست

محمد اشرف‌غنی رییس‌جمهوری، در محفل آغاز کار بازسازی این قصر و در اولین جلسه‌ی کمیسیون عالی توسعه و انکشاف شهری که به تاریخ ۱۰ جوزای سال (۱۳۹۵) در کاخ دارالامان برگزار شد، گفته بود که امروز ما «شاهد برگشت به گذشته و شروع تهداب‌گذاری آینده هستیم.»

آقای غنی در آن زمان همچنان گفته بود: «پروژه تنها احیای قصر نیست؛ بلکه ایجاد یک شهری که به صورت اساسی هم خدمات دوایر دولتی ارائه کند- که شروعش از شورای ملی شد و همچنین خدمات تجارتی و مسلکی و مخصوصا زندگی مردم در این بخش عیار شود.»

آقای غنی همواره می‌گفت که باید اداره‌های دولتی به منطقه‌ی دارالامان در غرب کابل منتقل و قصرهای موجود در این منطقه به‌خصوص قصر دارالامان بازسازی شود تا مفکوره‌ی امان‌الله خان، پادشاه پیشین افغانستان به حقیقت مبدل شود.

از سویی هم رییس‌جمهور وعده داده بود که آن‌ها می‌کوشند بازسازی و مراقبت از ساحات تاریخی به یک روند ادامه‌دار تبدیل شود و سالانه بودجه‌ی خاص به این بخش اختصاص داده شود. به باور وی، این کار یک سرمایه‌گذاری بنیادی است که جهان‌گردی را رونق داده و سبب وصل شدن باشندگان کشور به تاریخ‌شان خواهد شد.

انتقال وزارت‌خانه‌ها به منطقه‌ی دارالامان کابل و اعمار ده هزار واحد مسکونی با کمک مالی چین، یکی از برنامه‌های دیگر حکومت در سال‌های آینده گفته شده‌است. مجموعه اداری قصر دارالامان که تمامی وزارت‌خانه‌ها را در بر می‌گیرد، در قسمت شرقی قصر و ساختمان ولسی جرگه، در دو مرحله و در مساحت بیش از ۵۰ هکتار زمین ساخته شود. مطابق پلان از قبل تعیین شده‌ی دولت، در مرحله‌ی نخست ۱۳ واحد اداری به مدت سه سال و شش ماه ساخته می‌شود و در مرحله دوم کار ساختمانی ۱۴ واحد اداری دیگر آغاز خواهد شد. هزینه‌ی مالی این مجموعه هرچند به صورت مشخص معلوم نیست؛ اما حدود ۱۱.۸۷ میلیارد افغانی تخمین زده شده‌است که کار آن در مدت ۱۰ سال تکمیل و به بهره‌برداری سپرده خواهد شد.

محمد اشرف غنی در بیشتر موارد خود را تکمیل‌کننده‌ی فصل ناتمام امان‌الله خان، شاه جوان و ترقی‌خواه افغانستان معرفی می‌کند. روای شاه به‌ویژه ایجاد مجمموعه اداری قصر دارالامان در آن زمان ناکام ماند؛ اما دیده شود که حکومت تحت رهبری آقای غنی می‌تواند این بخشی از فصل ناتمام امان‌الله را تکمیل کند یا خیر.



رویا تجدد

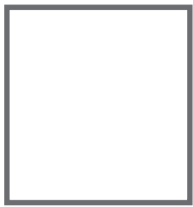
پرونده به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جاده بریش

سال چهارم • شماره ۱۴۸ • شنبه
۲۶ اسد ۱۳۹۸ • ۱۷ اگست ۲۰۱۹
قیمت: ۲۰ افغانی

۱۶

که آناهیتا رويا



گرد آورنده:
رحمان رضایی



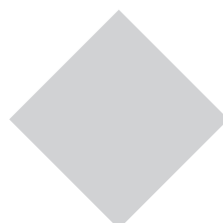
رویا تجدید

پرونده به مناسبت ۱۰۰ سالگی استقلال افغانستان

جاده اریش

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه
● ۲۶ اسد ۱۳۹۸ ● ۱۷ اگست ۲۰۱۹
● قیمت: ۲۰ افغانی

۱۳





عکس از الیاس طاهری

قصر دارالامان دیگر یادآورنده‌ی جنگ‌های خونین و ویرانگر کشور ما نیست. پیکر زخم خورده‌ی این بنای بزرگ اکنون مداوا شده و به پا ایستاده‌است. شکوه خود را هرچند نه به آن شکل اولی - اما تاحدودی باز یافته‌است و در تپه‌ای در جنوب غرب شهر کابل با رنگ روشنی که دارد، این روزها توجه هر رهگذر از این منطقه را به خود جلب کرده و در چشم بیننده خودنمایی می‌کند.

هم‌زمان با اتخاذ آمادگی‌ها برای برگزاری جشن صدمین سالگرد استقلال کشور، کار بازسازی این بنای بزرگ تاریخی نیز به پایه‌ی اتمام رسید. به بهانه‌ی صدمین سال استقلال کشور، سری زدم به این قصر زیبا و بزرگ تا در مورد پیشینه‌ی تاریخی، چگونگی بازسازی و همچنان اهمیت فرهنگی و تاریخی آن - پس از بازسازی، معلوماتی را در قالب این گزارش مختصر، با همراهان گرامی هفته‌نامه جاده ابریشم شریک سازیم.

قصر دارالامان، به فاصله‌ی ۸ کیلومتر در جنوب غرب شهر کابل، در حوزه‌ی چهاردهی که پیش از آن افشارتپه نام داشته، در زمان پادشاهی امان‌الله خان، زیر نظر گروهی از انجمن‌ان آلمانی ساخته شد. بر بنیاد برخی منابع، شاه، سنگ بنای قصر دارالامان را در سال (۱۳۰۴ شمسی) گذاشت و در سال (۱۳۰۶) کار ساخت آن تکمیل شد. اما براساس برخی منابع دیگر، سنگ تهداب قصر در سال (۱۳۰۲) گذاشته شده‌است. سید مخدوم رهین، وزیر پیشین اطلاعات و فرهنگ در یک مقاله‌اش در این باره آورده است: «رازی‌نی‌ها، تعیین محل، استخدام مهندسان اروپایی و کار روی طرح نقشه‌ی شهر دارالامان که می‌بایست با معیارهای زمان در کشورهای پیشرفته و با رعایت قواعد بهداشت «به طرز مرغوب به اصول فنی» بنا گردد، از بهار سال (۱۲۹۸) آغاز شد تا در ۲۴ میزان (۱۳۰۲) شمسی سنگ تهداب قصر دارالامان یا به تعبیر شاه، بیت‌الحکومه‌ی افغانستان با مهندسی داکتر هروالتراهن آلمانی به‌حیث سر مهندس و با نقشه‌ی موسیو کوار فرانسوی به‌دست شاه امان‌الله گذاشته شد.»

پس از گذاشتن سنگ بنای این قصر، یک گروه ۲۲ نفری از انجمن‌ان آلمانی با حدود ۷۰۰ تن از کارگران داخلی این قصر را در مدت ۲ سال به پایه‌ی اتمام رساندند. پس از تکمیل ساخت آن، شاه امان‌الله خان فقط برای دو سال از این کاخ به‌عنوان دارالحکومه استفاده کرد و بعد از آن سلطنتش از سوی حبیب‌الله کلکانی با سقوط مواجه شد. قصر دارالامان در ساحه ۵۴۰۰ متر مربع در سه طبقه به ارتفاع ۲۳ متر به سبک معماری نوین آن زمان ساخته شد. این قصر دارای ۱۵۵ اتاق بزرگ و کوچک است و به گفته‌ی انجنیر سید ضیا حسینی، یکی از مسوولان پروژه بازسازی قصر دارالامان، این بنا نخستین ساختمان کانکرتی در افغانستان می‌باشد.



عکس از رومل فهیم / منبع: سایت فلیکر



صاحب امتیاز: محمد احمدی
شماره تماس: ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷
مدیر مسوول: رضا لعلی
سردبیر: خالق ابراهیمی
ویراستار: محمد رها
گزارشگر و عکاس: الیاس طاهری
صفحه آرا: موسی آتین

یادنامه یادرفنگان

جاده ابریشم
هفته‌نامه

● سال چهارم ● شماره ۱۴۸ ● شنبه ۲۶ اسد ۱۳۹۸
● ۱۶ اگست ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی